

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228882

UNIVERSAL
LIBRARY

3

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No.

ف
۸۹۱۵۵۱۰۹

Accession No. P 1539

Author

ز ۹

۱۰ براسیو ۱۷۹۱۷

Title

زینت النساء

This book should be returned on or before the date last marked below.

P
891.5109
I 2

P
1539

P. 1539

تاریخ و نقد

ابزار

ف

A91551.09

ز

ج

P

891.5109

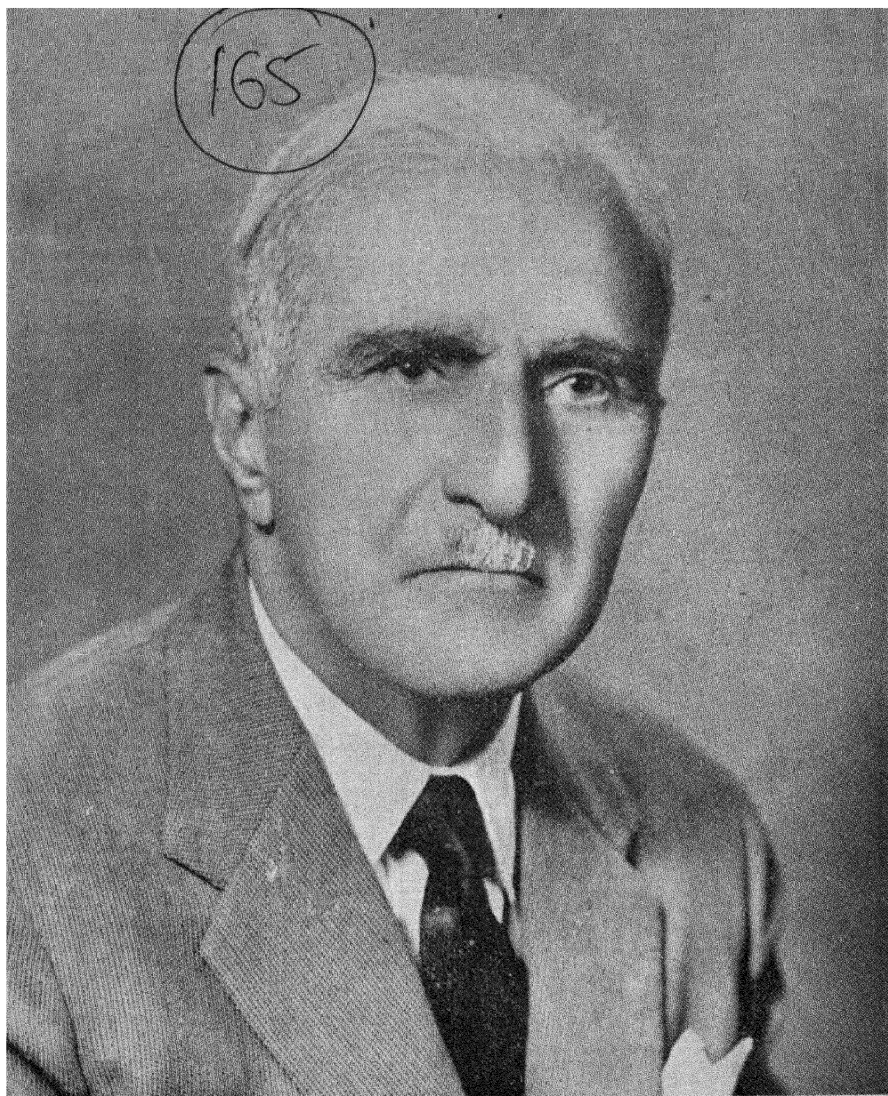
I

2

از این کتاب یکم هزار و پانصد نسخه با چاپ افست در چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بچاپ رسید

بهمن ماه ۱۳۴۷



روانشاد استاد ابراهيم پور داود
(۲۰ بهمن ۱۳۶۴ - ۲۶ آبان ۱۳۴۷)

« بسیاری از دانشمندان برجسته ایرانی در سالهای اخیر بمضطرب بود »
 « مطالعات خود در رشته فرهنگ باستانی ایران مدتها در بمبئی اقامت
 « داشته اند که از جمله آنها باید از محقق عالیقدر استاد پور داود که
 « مسافانه چند ماه پیش وفات یافت نام برد . »
 « حاصل تحقیقات این دانشمند ترجمه و انتشار دوره کامل اوستا بوده که
 « از حیث اهمیت فقط انتشار کتاب ندبیه ایرانی، دیگرت را
 « میتوان با آن برابر دانست . »

از عثمان شاهنشاه آگاه در سفر هندوستان

در بهمانی فرمانده سپه دیو در یانی بند بر عرشه گیت نام و پادشاه بر آتش هندوستان

شب در شبیهیت و سزم دیو یا کهنه در میصد

چهل دجنت خورشیدی

یادداشت

استاد ابراهیم پورداوود هموند پیش ور انجمن فرهنگ ارتش و همکار دانشمند مجله بررسی های تاریخی که هفتاد و هفت سال از زندگی هشتاد و سه ساله خویش را در راه شناساندن فرهنگ شکوهمند و تمدن کهن ایران باستانی سپری کرده است در بامداد روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه امسال (۱۳۴۷) چشم از جهان فرو بست . ستاد بزرگ ارتشتاران برخورد می بیند به پاس همکاریهای بیدریغ و ارزشمند این بزرگ مرد ژرف فکر که با فروغ دانش و کوششهای پی گیر خویش بتاریکدهای آنسوی تاریخ ایران روشنی بخشید و بسیاری از رازهای زیست و زندگی مردمان ایران کهن را آشکار ساخت، مجموعه نوشته های او را، درباره جنگ افزارهای باستانی که، در چند شماره از مجله بررسی های تاریخی زیر نام «زین ابزار» به چاپ رسیده است، یکجا و با شرح زندگانی او به چاپ برساند و اینک این است آن یادنامه .

روز بیستم بهمن ماه خورشیدی ۱۲۶۴ = ۵ مارس ۱۸۸۶ یهودی
 در شهر رشت تولد یافتیم در چهارمجا خواندن و نوشتن آموختم
 چند سالی در تهران تحصیل کردم پس از آن در بیروت بودم
 و از آنجا به پاریس رفتم؛ پیش آمدگی جنگ بزرگ ۱۹۱۴
 گدادم با لمان افتاد سالها در آنجا گذراندم چند سالی هم
 در چند بودم نزدیک بی سال در کشور کوی بیگانه مرا آوردم
 و در برجا به چیزی آموختم امروزه نیز در ایران بخوبان و
 نوشتن میروزم آنچه خواندم و آنچه نوشتم از روزگار
 چند هزار سال پیش است بسیار برایم دشوار است که روز خود یکی
 از که چکترین فرزندان این مرز و بوم چیزی بنویسم

سخنی درباره زندگی استاد پورداد

روانشاد استاد ابراهیم پورداد، فرزند حاجی داد که پس از هشتاد و سه سال زندگی سرانجام در یامداد روز یکشنبه بیست و ششم آبانماه ۱۳۴۷ در کتابخانه و دفتر کار خود جهان را بدرود گفت در بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی^۱ در محله سبزه میدان رشت در خانواده ای بازرگان دیده بجهان گشود^۲ ترجمه احوالات او در یادنامه ها و برخی از مجلات و مقدمه بعضی از کتابهای خود استاد بهاپ رسیده است که کمابیش بایکدیگر تفاوت دارند.

استاد پورداد خود ترجمه شرح سالهای نخست زندگی خویش را در پیشگفتار دیوان خود بنام پوراندخت نامه آورده است ولی تازه تر و کاملتر آن نوشته کوتاهی است که در چند سطر بخط خود برای مجله ماهانه وحید نگاشته بود و ما پیش آغاز سخن خود درباره آغاز زندگی استاد، عین آنرا در اینجا نقل میکنیم:

«روز بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی برابر پنجم مارس ۱۸۸۶ میلادی^۳ در شهر رشت تولد یافتم و در همانجا خواندن و نوشتن آموختم، چند سالی در تهران تحصیل کردم پس از آن در بیروت بودم و از آنجا به پاریس

-
- ۱- برخی از جمله آقای مرتضی کرجی در مقدمه آنایتا زاد روز استاد را در ۲۸ جمادی الاول و برابر با ۶ مارس نوشته اند (دک به آنایتا ص ۱ چاپ تهران ۱۳۴۳) ولی ما گفته استاد را که بخط خود اوست ترجیح می دهیم.
 - ۲- زادگاه او امروز دبستان عنصری است.
 - ۳- روز بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ که استاد خود بتصریح برای زاد روز خویش نوشته است برابر با سوم جمادی الاول ۱۳۰۳ قمری و ۸ فوریه ۱۸۸۶ میشود و در تطبیق آن با تاریخ فرنکی استاد ظاهرآ دچار اشتباه شده است.

رفتم. بابتش آمدهای جنگ بزرگ ۱۹۱۴ گذارم
بآلمان افتاد و سالها در آنجا گذراندم چندسالی هم در
هند بودم، نزدیک به سی سال در کشورهای بیگانه سر
آوردم و از هر جا چیزی آموختم امروز نیز در ایران
بخواندن و نوشتن می پردازم. آنچه خواندم و آنچه نوشتم
از روزگار آن چند هزار سال پیش است. بسیار برایم
دشوار است که از خود، یکی از کوچکترین فرزندان
این مرز و بوم، چیزی بنویسم.

زندگی استاد، بگفته یکی از شاگردانش در دانش اندوزی و دانش پروری
خلاصه میشود، و این گفته بهمرو درست و بجاست، چه او از شش سالگی که
بمکتب خانه رفت تاسپیده ۲۶ آبانماه که انجامین یادداشت خود را ناتمام
گذاشت و بدروند زندگانی گفت و می از خواندن و نوشتن و آموزش و بررسی و
پژوهش نیاسود.

روانشاد پورداود از بینش و رانی بود که در سراسر زندگی خود جز به
فرهنگ ایران و شکوه مندی و نیروی خلافت آن بهیچ دیگری نمی اندیشید و
انبوه نوشته های او گواه گویای این گفته است.

پورداود تحصیلات مقدماتی خود را در میان شهر رشت زیر نظر آموزگاری
بنام میرزا محمدعلی فرا گرفت و سپس بمدرسه طلاب رفت و هنگامی که بیش
از بیست سال نداشت بتهران آمد و بفرا گرفتن دانش پزشکی پرداخت اما بسیار زود
دریافت که این دانش با همه ارزش و سودمندیش، با روح و ذوق او سازگار نیست
و بناچار رخت سفر بسوی کشورهای باختری بست (ذی القعدة ۱۳۲۶ قمری برابر
با آذر ۱۲۸۷ خورشیدی)

بیاد دارم روزی که استاد از دشواری های این سفر گفت و گو میکرد میگفت
چگونه نهان از پدر و مادرش که از رفتن او به اروپا جلوگیری میکردند در
فصل زمستان با گاری از راه اراك (سلطان آباد) راه بغداد درپیش گرفت^۱ و

۱- در دیباچه دیوان او بنام پوران دخت نامه هم، خود باین نکته اشاره کرده است.



محمد
۲

نظر اعمادی کہ عبارت صلاحیت علی تجاربہ ہی است اور ابراہیم پور داؤد

داریم بموجب این دستخط مشا رایہ را بہت خصوصیت شرفی ہنگی سلطنتی

۱۳۴۱
و مقرر می دیم بانجام طوائف محولہ اقدام نماید۔ کاخ مردم دہم آذر ماہ



مهرماه
۱۳۴۴

نظر به عادی که در اثبات شایستگی ابراهیم پور داور و حضور شورای فرهنگی سلطنتی ایران ایم

بموجب این دستخط شایسته را به بعضی بیت انسانی کتابخانه پهلوی منصوب مقرر

میداریم که با انجام وظایف محوله اقدام نماید . کلاخ سفید سدا باد . ۲۳ مهرماه ۱۳۴۴

درواه برحسب تصادف بایکی از بازرگانان که از دوستان پسرش بود برخورد ولی بهر گونه که بود نخست به بیروت رفت و پس از دو سال و نیم اقامت در آنجا، از راه اسلامبول و طرابوزان رهسپار رشت و دیدار پدر و مادر خود شد اما دیری در ایران نماند و باز در شعبان ۱۳۲۸ قمری (شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی) از راه باکو خود را بفرانسه رسانید. چندی در شهر Beauvais (۶۰ کیلومتری پاریس) بفرافرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و سپس بدانشکده حقوق پاریس رفت در پاریس با علامه میرزا محمدخان قزوینی و بسیاری از ایرانیان شناسان آشنا شد.

در این هنگام جنگ جهانی اول آغاز شد و آتش آن بدامان بسیاری از کشورها افتاد. پورداود با اندیشه خدمت بمیهنش آهنگ ایران کرد و ببغداد آمد ولی چون راههای غ- رب ایران در دست روسها بود از قصر شیرین بیشتر نتوانست آمد و ناگزیر رهسپار اسلامبول شد و پس از چند ماهی که او را در آنجا نگه داشتند بآلمان رفت و تا سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) در آنجا بود و اوقات خود را ببررسی و پژوهش درباره تمدن و فرهنگ ایران گذراند تا اینکه بهوای دیدار میهن رهسپار ایران شد و در شوال ۱۳۴۲ قمری (اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی) به بندر پهلوی (انزلی آنروز) رسید، چندی در ایران ماند و آنگاه دوباره در پنجم ربیع الثانی ۱۳۴۴ (یکم آبانماه ۱۳۰۴ خورشیدی) از راه بغداد به هندوستان رفت.

در هندوستان پارسیان از او بگرمی و خوشی استقبال کردند و در آنجا بود که حاصل سالها رنج و بررسی و پژوهش خود را بنام بخشی از ادبیات مزدیسنا و کزارس اوستا بسروی کاغذ آورد و سخنرانیهایی درباره پیشوایان دین مزدیسنا، زبان فارسی، ایران قدیم و نو، فروردین، دروغ، تقویم و فرق دین مزدیسنا، و آتش بهرام ایراد کرد که مجموعه آنها در کتابی بنام خرمشاه به چاپ رسید.

دو سال و نیم اقامت پورداود در هندوستان از سالهای بارور زندگی اوست. در پایان این مدت (خرداد ۱۳۰۷ خورشیدی) باز رخت سفر بسوی اروپا بست

و در آنجا بکارتر ج. ۴۰ و تفسیر جلد دوم یشتها و خرده اوستا و نخستین جلد یسنا پرداخت .

در سال ۱۳۱۱ پورداود بدعوت قاکور فیلسوف هندی، برای تدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان در دانشگاه ویسوهاارتی Visva Bharati در شانتی - نیکیتان Shantiniketan که بنیاد آن دانشگاه بکوشش قاکور گذاشته شده بود برای دومین بار به هندوستان رفت و تا اسفند ۱۳۱۲ در آنجا بتدریس فرهنگ و تمدن ایران باستان سرگرم بود . کار او در هند آنچنان بی‌ریا و بینش‌ورانه بود که زردشتیان هند بهنگام مراسم مذهبی مزدیسنا که خود آنرا یزشن میگویند و بیجز زردشتیان کسی دیگر را در آنجا راه تمیدهند از پورداود دعوت کردند و او چهارمین غیر زردشتی بود که تا آنروز به‌چنان مراسمی راه می‌یافت .^۱ پورداود در اسفند ۱۳۱۲ بار دیگر از هندوستان بالمان رفت و به تکمیل بررسی‌های خود درباره اوستا پرداخت و تا فروردین ۱۳۱۸ در آنجا بود . در این سال است که سرانجام بسوی ایران آمد و در ششم اردیبهشت ماه تهران رسید . در تهران، دانشگاه تهران مقدم او را گرامی داشت و در دانشکده حقوق بتدریس حقوق در ایران باستان و در دانشکده ادبیات با آموزش اوستا و فرهنگ ایران باستان و پارسی باستان پرداخت . شش سال بعد، در سال ۱۳۲۴ دانشگاه تهران بمناسبت شصتمین سال زادروز او جشنی برگزار کرد و سرانجام در مهر ماه ۱۳۴۲ در سن ۷۸ سالگی با عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد . وی افزون بر پایه استادی دانشگاه تهران، هم‌وحد شورای فرهنگی سلطنتی (آذر ۱۳۴۱) و فرهنگستان ایران عضو هیئت امنای کتابخانه پهلوی (۲۳ مهر ماه ۱۳۴۷) بود و از سال ۱۳۴۶ هم‌وحدی انجمن فرهنگ ارتش را نیز داشت .

استاد پورداود بسبب مقام بلند علمیش به بسیاری از انجمن‌ها و کنگره‌های فرهنگی دعوت میشد و بنمایندگی دانشگاه تهران در آن مجامع حضور مییافت:

۱- سه تن دیگر اینها بودند : خاورشناس آمریکایی چکسن، خاورشناس آلمانی هوگ، بانوی خاورشناس فرانسوی منان .

University of Delhi



This is to certify that the Degree
of Doctor of Letters in this University
was conferred Honoris Causa on
Prof. Ibrahim Poure Daroud
at the Special Convocation held on
the 2nd day of January, 1964.



Indishughes
Registrar
University of Delhi

J. D. Dasgupta
Chancellor
University of Delhi
C. D. Dasgupta
Vice-Chancellor
University of Delhi

دیپلم دکترای افتخاری دانشگاه دهلی

PAVLVS VI PONT. MAX.

PRECIBVS NOBIS ADHIBITIS LIBENTI ANIMO CONCEDENTES, E QVIBVS TE ACCEPIMVS DE ECCLESIAE REIQVE CATHOLICAE
BONO ATQVE INCREMENTO BENE MERITVM ESSE, VT PATENS GRATAE NOSTRAE VOLVNTATIS TESTIMONIVM PROMAMVS, TE

Sour David ex *Strania*

EQVITEM ORDINIS SANCTI SILVESTRI PAPAE ELIGIMVS, FACIMVS AC RENVTIAMVS,
TIBIQVE FACVLTATEM TRIBVTIVS PRIVILEGIIS OMNIBVS VTENDI, QVAE CVM HAC DIGNITATE SVNT CONIVNCTA.

DATVM ROMAE, APVD S. PETRVM, DIE *XII* MENSIS *Octobris* anno *MCMLXI*



H. J. Card. Liechtenstein

فرمان عالی شوالیه سور دافید

- ۱ - در هفتمین کنفرانس شرقی هند، در آذر ۱۳۱۲ که هر پنج سال یکبار در یکی از استانهای هند تشکیل میشود دعوت شد
- ۲ - در سال ۱۳۲۲ با هیأت فرهنگی ایران که به هندوستان مسافرت میکردند به هند رفت و از دانشگاههای آنجا بازدید کرد.
- ۳ - در ۱۳۳۹ در بیست و پنجمین کنفرانس خاورشناسان که در مسکو تشکیل شد بریاست هیأت نمایندگی ایران شرکت داشت.
- ۴ - در ۱۳۴۰ دولت اسرائیل برای شرکت در سومین کنفرانس یهود که بمناسبت دوهزار و پانصدمین سال آزادی یهود بدست کوروش بزرگ برگزار میگردید از استاد دعوت کرد.
- ۵ - در ۱۳۴۲ برای شرکت در بیست و ششمین کنفرانس خاورشناسان که این بار در دهلی تشکیل مییافت به هندوستان دعوت شد و در آنجا او را بریاست شعبه ایرانشناسی برگزیدند و این چهارمین سفر او به هند بود. در ۱۳ دی ماه ۱۳۴۳ (۴ ژانویه ۱۹۹۴) دانشگاه دهلی بابرگزاری جشنی باشکوه درجه دکترای افتخاری با وادو سال بعد (۱۳۴۳ برابر با ۱۵ ژوئن ۱۹۶۵) به هموندی آکادمی جهانی هنر و دانش انتخاب گردید. و (سال ۱۳۴۴) در بارواتیکان نیز به پاس انسان دوستی استعد، نشان و عنوان شوالیه سن سیلوستر بوی اعطا کرد.
- در سال ۱۳۴۵ (۱۸ فروردین) دولت هند نشان تاگور که بزرگترین نشانهای آن دولت است و یا آنزمان به بیش از سه نفر از دانشمندان داده نشده بود^۱ به پورداد و بخشید

با این گذشته افتخار آمیز و این خدمات فرهنگی، سرانجام استاد پورداد در بامداد روز بیست و ششم آبانماه امسال (۱۳۴۷) در گذشت و تشییع جنازه او بفرمان مطاع شاهنشاه آریامهر، باشکوه و احترامی فراوان از مسجد سپهسالار انجام شد و پیکر او را بنابوصیت خود او به رشت برده در آرامگاه خانواد کیش بخاک سپردند در آنجا که هفتاد و هفت سال پیشتر مکتبی بود و ابراهیم کوچک آثرو زوا استاد پورداد بعدها نخستین القبای زبان فارسی را در همانجا آموخت.

۱ - این سه نفر آلبرت شوایتسرویر و فسور تو این بی مورخ انگلیسی و یک تن دیگر بوده اند.

آثار پوردادود

استاد پوردادود از پژوهشگرانیست که در فرهنگ ایران جایی بس بلند دارد و خدمتی که در طول زندگانی ۸۳ ساله خود بتاریخ فرهنگ و تمدن ایران نموده است اورابی گمان در شمار بزرگترین خدمتگزاران فرهنگ و تاریخ ایران قرار داده است. و یک عمر برای روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ تمدن ایران باستان کوشید و حاصل این یک عمر زحمت و کوشش را در قالب ده‌ها کتاب و صدها مقاله و سخن‌رانی عرضه کرد.

پوردادود محقق، زبان‌شناس و شاعر، یک نویسنده چیره دست نیز بود. همه نوشته‌های او با زبانی ساده و قلمی روان و شیوه‌ای بسیار شیوا نوشته شده است. در کار تحقیق بسیار دقیق و روشن بین بود. در نوشته‌های خود به آنچه نخستین بار از خامه او تراوش میکرد راضی نمیشد و غالباً بهنگام پاکنویس هم در آنها دست‌کاری می‌نمود و عکس یک صفحه از یک مقاله زین‌اشار که استاد برای درج در مجله بررسی‌های تاریخی فرستاده بود نموداری از این روش کار او است که خود نشانه تکامل او بوده است. او نخستین کسی است که اوستا را بفارسی برگردانید و تاریخ تمدن ایران باستان را با کوشش و تحقیقات شبانه روزی خود روشن ساخت. گفت و گو درباره مقام دانش و ارزش آثار او جایی بس فراختر و زمانی بیشتر می‌خواهد و چون این امکانات، آنچنان که باید، اکنون فراهم نیست، در اینجا تنها به بیان نام آثار او بس می‌کنیم:

۱- گائاها: ترجمه سرودهای زرتشت با متن اوستائی که دوبار یکی در ۱۳۰۵ خورشیدی و بار دیگر در ۱۳۲۹ در بمبئی به چاپ رسیده است.

۲- یشتها: بخش نخست از هر مزدیشت تا خورشید یشت، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۰۷) و چاپ تهران (۱۳۴۶)

۳- یشت‌ها: بخش دوم از فروردین یشت تا زامیاد یشت، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۱۰) و چاپ تهران (۱۳۴۶)

۴- خرده اوستا: چاپ بمبئی ۱۳۱۰

دیب ابرار

خود از برای هر مودت او هر سر سود
تو چنانکه عادت دیگرها ده
در سر رشته دل چون خود آئین
وان بر لبه چو برادر با سر بردن

در آب نقد کس از دیب ابرار (البرار) با سر گشت . چو بر ابرایان در کار نامه همان از خدا واران
بناک و جهالت با آن چیرست نشاء خفته شده اند . با گرچه باید از ابرار لری خوب حلقی بر خیزد و مانند
ایستاد بود . آب گشت که در میان با دبی ، مدامی صده که ابرار گشت جای مامده که هر چی در آن را در
بوسی و ستان یعنی پیشگاه و درگاه . بی ششمان و شیر . با سر و مانند نیک ابرایان اوستا می باسیم
آنچه که دیب ابرار ، در پیشه دست دارد باید بسیار در آن سر می گیم در پیشه دست که در آن
زبان که در آن خود را نشاء سیم و در دیب زبانه با دی چشم از گذشتن در حفات و کار نامه بناکان در آن خود هم
کرده باشیم .

اوستا ، ایستاد کیم مامده دیبی گشت . یکی از اماند لری دیرین ابرار لری چنان گشت . باید بسیار داشت که
این نامه در ابرایان دیبیت بنده باشد و اندیشه مردم بهین هرزه و بوم را در سر دارد . با سر و چیزی در
آن مایه با داور هر گاه گاه با رسا و پهلوان ، بجای مامده باشد . درین نامه که بهترین پیشه با ابرایان
نهار میرود . سر دبی از ابرایان و مرشگهان ، مامده خود ابرایان در میان حروف ، الحیر و ابرار لری میگی

ایستادی بسیار گرامها با برادر خاندان برادر ج. داشت بهنجی سرخی در نامهای این سرخ ابراز می

نمودند این جویش تا بدو رسد و او هم یک پلیس (در ده) در دست

[illegible]

دیگر از نوشته های باستان که چندین بار از نام یاد شده ، گاهی نام پادشاه میخواندند . از این نامه بسیار در اسناد و اسرار مصر

کتابخانه بازمه و با بطلوی و با نفعیت یکی هر سه در دست دولت دارم

سببها ن میوه خود از بر طبقی که با باز نه گردانیده شده. اما آن ستم به طبعی که می آید رگباری در روزها میان بهر و از دست رفت

بسم از چندی از مردی تنی با زرد، یک تنی بطوری فراگم گردیده است این کارها که بر سر او است سخت و نازماندنی آنرا گوشتش را

مجلس در روزهای که در آنجا بود زیرا صف بزرگی بنامه خورگوباست که در آنجا بود

اربابی بهود و یک گونہ سبکی در آن ہر عید است و لفظ شہما کی مراد ان در ہر وارہ
بار خاندانہ شدہ واد

سرچینده بزرگواران کلمه ^{۱۵} دستور ^{۱۶} داشته باریان سره روانه رهم بیلادی

در سخن از جلد و زینت و کلاه و کفش و کت و شال و روسری و ...

[illegible]

به مباحث سیاسی در این کتاب اشاره نمی‌گردد. ~~مباحث~~ در عازمه، آنجا که در مباحث می‌گفت. و حضور زبانی با زبانه

با هزاران ای سربازان گنجهای ما نیز در کنار رستم که چنانچه در این کتاب

برخی در این جنگ برابر کم باغفاری اخلای با گروید با اندک تغییری این است :

بررسی دای بخور، جلوت هر دو امت سبانت و بنت هو شوی (هروی) حرم (هروم) را

رو سرت اپن جو پست یا پستولت واپس آئیے (درودید) در پیراٹ را سورت وار وار حج بہ بنی

استادی نسیم دینار علیا و برادر خانم بهرام علیا
و بدست حضرت شوی و هر یک از آن حضرت کردن و این

- ۵- یسنا : بخش نخست از هات يك تا هات ۲۷ چاپ بمبئی (۱۳۱۲) و چاپ تهران (۱۳۴۰)
- ۶- یسنا : بخش دوم با گفتارهایی درباره موضوعهای تاریخی چاپ تهران (۱۳۳۷)
- ۷- یادداشت‌های گاناها : درباره واژه‌های گاناها تهران ۱۳۳۶
- ۸- ویسپرد : بخشی از اوستا تهران ۱۳۴۲
- ۹- ایران‌شاه : تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) چاپ بمبئی سال ۱۳۴۴ قمری
- ۱۰- خرمشاه : گفتار درباره آئین و کارنامه و زبان ایران باستان چاپ بمبئی سال ۱۳۰۵ شمسی
- ۱۱- سوشیانس : رساله ایست درباره موعود مزدیسنا چاپ بمبئی سال ۱۳۴۶ قمری
- ۱۲- فرهنگ ایران باستان : بخش نخست شامل ۱۲ گفتار درباره زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی . بخش دوم و سوم آن هنوز به چاپ نرسیده است .
- ۱۳- هر مزدنامه : بیست و شش گفتار درباره تاریخ و ریشه شناسی برخی از واژه‌ها و گیاهان : تهران ۱۳۳۱ خورشیدی
- ۱۴- آناهیتا : مجموعه پنجاه گفتار تاریخی و زبان شناسی. تهران ۱۳۴۳ خورشیدی
- ۱۵- دین میترا ، بمبئی ۱۹۳۳
- ۱۶- مجموعه گفتارهای پورداد در انستیتوی کاما ، بمبئی ۱۹۳۵
- ۱۷- گفت و شنود پارسی برای دبیرستانهای هند چاپ بمبئی ۱۳۱۲ خورشیدی
- ۲۸- داستان بیژن و منیژه : سخنی از شاهنامه با پیشگفتاری مبسوط درباره فردوسی و شاهنامه، چاپ تهران ۱۳۴۴
- ۱۹- داستان فریدون : برگزیده‌ای از شاهنامه با مقدمه و یادداشتها، تهران ۱۳۳۶

- ۲۰- زین ابزارها : سلسله مقالات که در مجله بررسی های تاریخی به چاپ رسیده است و مجموعه آنها بصورت کتاب حاضر مجدداً به چاپ میرسد
- ۲۱- یزدگرد شهریار : منظومه ایست که بیادگار جشن هزاره فردوسی در بمبئی منتشر شد (۱۹۳۳)
- ۲۲- پوران دخت نامه : دیوان شعراستاد با ترجمه انگلیسی آن توسط دینشاه ایرانی چاپ بمبئی سال ۱۳۰۶ خورشیدی
- از آثار چاپ نشده پورداد و نندیداد و ابوهی از یادداشت را که درباره فرهنگ و زبان ایران باستان است و بقولی در حدود ده جلد میشود باید نام برد.

دینشاه هر شعری
و هر نام آن
در این کتاب
درج شده است
و این کتاب
در ایران
و در خارج
از ایران
در دسترس
است



تصویر نشان تاکور (روی نشان - از برنز)
(اندازه حقیقی : ۹۰ × ۹ سانتی متر)



تصویر پشت نشان ناگور

مدارك و مراجع

در تدوین و تنظیم این گفتار از کتابها و نوشته های زیرین بهره برداری شده است :

۱ - دیباچه یوراندخت نامه دیوان پورداد چاپ بمبئی شهریور ۱۳۰۶ خورشیدی .

۲ - تعلیم لسان فارسی تألیف حسین دانش چاپ اسلامبول ۱۳۳۴

۳ - سخنوران ایران در عصر حاضر تألیف محمد اسحق استاد دانشگاه کلکته چاپ دهلی ۱۳۵۱ قمری .

۴ - سخنوران دوره پهلوی تألیف دینشاه ایرانی چاپ بمبئی ۱۹۳۳

The Poets of the Pahlavi Regime

۵ - تذکره شعرای معاصر تألیف سید عبدالمجید خلخالی چاپ تهران (۱۳۳۷)

۶ - بیست مقاله قزوینی باهتمام پور داود دوره کامل چاپ تهران ۱۳۳۲ خورشیدی .

۷ - یادنامه پور داود تألیف دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۲۴

۸ - مجله راهنمای کتاب سال ششم شماره آبان ماه ۱۳۴۲

۹ - آناهیتا (مقدمه) بکوشش مرتضی گرجی تهران سال ۱۳۴۳

۱۰ - مجله هوخت دوره نوزدهم شماره ۹ سخنرانی اردشیر جهانپان.

۱۱ - مجله سخن دوره هیجدهم شماره ۷ آذرماه ۱۳۴۷ مرک پورداد

بقلم دکتر بهرام فره‌وشی .

۱۲ - مجله وحید شماره ۱۲ و ۱۳ سال ششم سال پنجم : سوگواری برای يك دوستی شصت ساله ، بقلم استاد سید محمد علی جمالزاده .

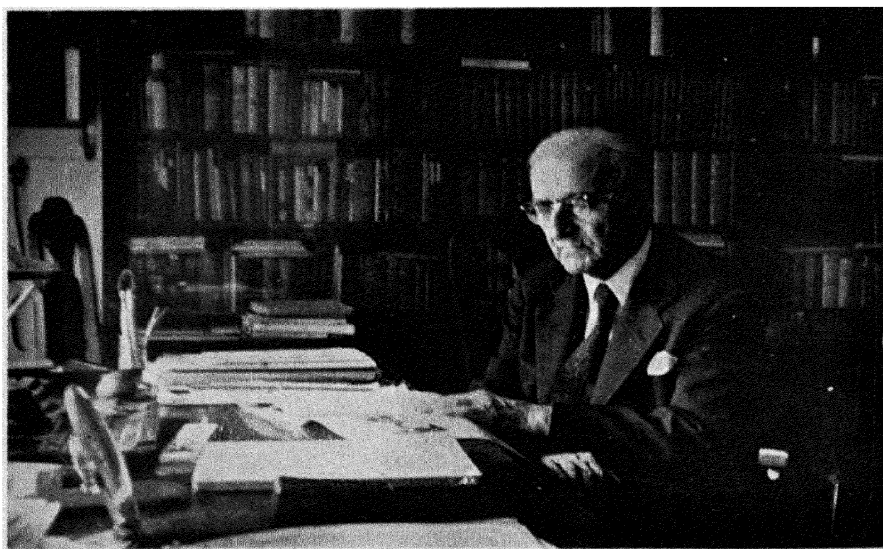
زین ابزار

خود از برای بر ، زده از بهر بر بود
تو جنگجوی عادت دیگر نهاده‌ای
درب گرفته‌ای دل چون خود آهنین
وان زلف چون زده را بر سر نهاده‌ای

* * *

در این گفتار سخن از زین ابزار (افزار) یا ساز
جنگ است . چون ایرانیان در کارنامه جهان از جنگاوران
بیباک و جهانگشایان چیره دست شناخته شده‌اند ،
ناگزیر باید از ابزار های خوب جنگی برخوردار بوده
باشند .

اینچنین هم بود ، این است که در زبان پارسی
نامهای صدها ابزار جنگ بجای مانده که برخی از آنها
را در پارسی باستان یعنی در نیشتهای روزگار
هخامنشیان و بیشتر آنها را در نامه دینی ایرانیان
اوستا میابیم آنچنانکه زین ابزار ، زمینه پهناوری دارد
باین میارزد که به آن بررسی کنیم و ریشه و بن یک
رشته ازواژه‌های زبان خود را بشناسیم و درین زمینه
یادی از گذشته درخشان و کارنامه نیاکان دلیر خود
هم کرده باشیم .



روانشاد استاد پورداد در دفتر کار و کتابخانه خود

اوستا با اینکه يك نامه دینی است ، یکی از ابزارهای دیرین ابزارهای جنگی است . باید یاد داشت که این نامه در ایران زمین پیداشده و اندیشه مردم همین مرز و بوم را در بردارد ، ناگزیر چیزی در آن باید یادآور سرایندهگان پارسا و پهلوان ، بجای مانده باشد .

درین نامه که کهنترین نوشته‌ما ایرانیان بشمار میرود، گروهی از ایزدان و فرشتگان مانند خود ایرانیان رزم آزما غرق اسلحه یا ابزار های جنگی هستند ، بسا ها هم این ابزارها ، سیمین وزرین خوانده شده ، آنچنانکه نامه کهنسال اوستا ، یکی از ابزارهای بسیار گرانبها یا **ژواذخانه** پراج ماست همچنین برخی از نامهای این زین ابزارها بدستکاری نوشتهای پهلوی و پازند ، از روزگار اشکانیان و ساسانیان بما رسیده است .

شاهنامه فردوسی یکی دیگر از آن ابزارهای گرانبهای جنگی است . از اینها گذشته در همه فرهنگهای فارسی نامهای صدها ، زین ابزار ، یاد گردیده و از برای بسیاری از آنها شعرهای گویندگان پیشین بگواه آورده شده است بسا هم در تاریخ ایران از زین ابزارها یاد شده است ، از آنهاست در تاریخ هرودت که در بخش هفتم آن درسرخن از لشکرکشی خشایارشا بسوی یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح از جنگاوران کشورهای ایران و ابزارهای جنگی ، گوناگون آنها یاد میکند ، کز فون در کتاب خود ، لشکرکشی (Anabasis) درسرخن از جنگ کورش کوچک و اردشیر دوم هخامنشی ، در بسیاری از جاها از ابزار های جنگی دو هم آورد ، یاد میکند .

چنانکه میدانیم نامهای بسیاری از این زین ابزارها هنوز در زبان ما پایاست و از واژه ها رایج فارسی و برخی دیگر از آنها که از سر زبانها افتاده از واژه های ادبی ما بشمار میرود که در نظم و نثر بکار رفته است و برخی هم مفهوم دیرین خود را از دست داده است ، از آنهاست چکوش که در مهریشت پاره ۱۳۰ آمده ، يك گونه تبری بوده که بسوی دشمن پرتاب میکردند ، امروز چکش یکی از ابزارهای درودگر و پیشه‌وران دیگر است .

پیشینیان از گویندگان مادر کهنترین نمونه‌ای که از شعر فارسی در دست داریم همین ابزارهای جنگی را بکار برده و هنوز هم سخنوران ما بکار میبردند . گمان ابرو و گمند گیسو و تیرمژه دلداد همچنان از تشبیهات دلکش زبان ادبی فارسی است . ابزارهای جنگی نو که اسلحه گرم خوانده میشود مانند توپ و تفنگ و خمپاره و جز اینها در زبان شعر راه نیافته ، هنوز سر ماهرویان و بالای سروآسای

دلداران بخیمپاره وتوپ همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی پیش نیاورد !

ناگزیر رواج اسلحه گرم پس ازا اختراع باروت (بارود) بوده در قرون یکم و دوم (؟) میلادی در چین و بویژه بکار بردن آن در پیکار ها بدست یاری یونانیان رم سفلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفته رفته توپ و تفنگ جای ابزارهای جنگی سرد را که تیرونیزه و جزاینها باشد ، گرفت ، هر چند نزد پیشینیان يك گونه سلاح گرم در نبرد ها بکار میرفته و آن دیکهاین بوده پراز نفت افروخته و یا قیر گداخته که از برج و باروها بسردشمن فرو میریختند .

ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برخی از برای حمله بدشمن بکار میرفته ، مانند تارد و شمشیر و گرز و برخی دیگر از برای مدافعه و برکنار داشتن خود از گزند حمله هماورد بوده ، مانند خود و سپر و زره و جزاینها نامهای همه این ابزارها در نوشتنهای ماکه یاد کردیم بجای مانده و برخی از آن واژه ها از ایران زمین بزبانهای کشورهای دیگر رسیده و هر يك از آنها را بجای خود یاد خواهیم کرد . با سنگین شتهای پادشاهان هخامنشی ، برخی از زین ابزار ها چون کارد و نیزه و تیرو کمان و ترکش هم کنده گری شده است دیرگاهی است که اسلحه در پارسی زبان ، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

اما ابزار یا افزا و اوزار باید واژه ، زاور ، Zavar باشد که بمعنی زور و نیرو در اوستا بسیار بکار رفته و با جزء (پرفیکس) او ava در فارسی واژه های دیگری هم که با ابزار ترکیب شده داریم از آنهاست «ويک ابزار» که فلفل و دارچینی و هل و زیره و زنجبیل و میخک و جز اینها باشند اما زین که امروزه بایای معروف بر زبان رانیم ، بیشک مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید و کین و پیس بایای مجهول تلفظ میشد . زین که امروزه بمعنی پلاس و جل و نم و پالان اسب گرفته میشود ، در پارینه بمعنی سلاح بوده و جزاین مفهوم دیگری نداشت در اشعار بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن برمی آید و آن ساز جنگ بوده که در روز های پیکار به پشت اسب می نهادند :

ببالای او زین زرین نهند

بفرمود تا رخس را زین نهند

فردوسی .

دل من زان زین آتشکده برزین شد

بگه رفتن کان ترکمن اسدر زین شد

ابوشکور بلخی .

دلداران بخیمپاره وتوپ همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی پیش نیاورد !

ناگزیر رواج اسلحه گرم پس ازا اختراع باروت (بارود) بوده دوقرون یکم و دوم (؟) میلادی در چین وبویژه بکار بردن آن در پیکار ها بدستیاری یونانیان رم سفلی (بیزانس) در نیمه سده هفتم میلادی از آن روزگار است که رفته رفته توپ وتفنك جای ابزارهای جنگی سرد را که تیرونیزه وجزاینها باشد ، گرفت ، هر چند نزد پیشینیان يك گونه سلاح گرم در نبرد ها بکار میرفته وآن دیکهاین بوده پراز نفت افروخته ویا قیرگداخته که از برج وباروها بسردشمن فرو میریختند .

ابزارهای جنگی دو گونه دانسته شده برخی از برای حمله بدشمن بکار میرفته ، مانند تارد وشمشیر وگرزوبرخی دیگر از برای مدافعه وبرکنارداشتن خود ازگزند حمله هماورد بوده ، مانند خود و سپر وزره وجزاینها نامهای همه این ابزارها در نوشتهای ماکه یاد کردیم بجای مانده وبرخی از آن واژه ها از ایران زمین بزبانهای کشورهای دیگر رسیده وهريك از آنها را بجای خود یاد خواهیم کرد . باسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی ، برخی از زین ابزار ها چون کارد ونیزه وتیروکمان وتوکش هم کنده گری شده است دیرگاهی است که اسلحه درپارسی زبان ، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

واما ابزار یا افزا و اوزار باید واژه ، زاور ، Zavar باشد که بمعنی زور و نیرو در اوستا بسیار بکار رفته وبا جزء (پرفیکس) او ava در فارسی واژه های دیگری هم که با ابزار ترکیب شده داریم از آنهاست «ويك ابزار» که فلفل ودارچینی وهل وزیره وزنجیل و میخك وجز اینها باشند اما زین که امروزه بایای معروف بر زبان رانیم ، بیشك مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید وكین و پیس بایای مجهول تلفظ میشد . زین که امروزه بمعنی پلاس وجل ونمد وپالان اسب گرفته میشود ، درپارینه بمعنی سلاح بوده وجزاین مفهوم دیگری نداشت در اشعار بسیاری گویندگان ما همین معنی از آن برمی آید وآن ساز جنگ بوده که در روز های پیکار به پشت اسب می نهادند :

ببالای او زین زرین نهند

بفرمود تا رخس را زین نهند

فردوسی

دل من زان زین آتشكده برزین شد

بگه رفتن کان تركمن اندر زین شد

ابوشكور بلخی .

از آن کرانه کمان گرفت و اندر شد میان آب روان باسلیح و زین افزار
فرخی
چون بر کشی آن بلارک گوهر دار بر مرکب تازی فکنی زین افزار
از رقی

در زبان اوستایی زین *Zaéna* چندین بار در اوستایی که امروزه در دست داریم بکار رفته است. در هومزدیشتم پاره ۲۷ از چیره شدن به دیو (خدای پیش از برانگیخته شدن زرتشت) و بستن دست او و در هوم شکستن زین ابزار او و در بند کشیدن وی، سخن رفته است. در مهر یشت پاره ۹۶ گرز میترا (مهر) ایزد نگهبان عهد و پیمان و نماینده فروغ چنین یاد گردیده: او را گریزی است که صد گره و صد تیغه دارد، گریزی است که از فلز زرد ریخته شده، از زر سخت ساخته گردیده، سخت ترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است. باز در مهر یشت پاره ۱۴۱ آمده: آن (مهر) پیروزمندی که يك زین ابزار خوب ساخته شده همراه با خود دارد، او کسی است که در شب پاسبان فریفته نشدنی مردمان است. ناگزیر اگر در سنگنبشتهای هخامنشی واژه‌ای از برای ساز جنگ بجای مانده بود، همین زین میبود همچنین در اوستا بصفت زیناوت *Zaénavant* چندین بار بومیخوریم.

جزء آخر این صفت همان است که در فارسی مندگویم آنچنانکه در آبرومند - هوشمند - هیرمند (رود) - زیناوت صفت آورده شد. از برای تخم و اروپ *Taxmo-arupa* که تهمورث باشد یعنی از زین ابزار پر خوردار یا دارنده ساز جنگ در کتابهای عربی و فارسی چون تاریخ حمزه و مجمل التواریخ و آثار الباقیه و روضة الصفاء این واژه درست نوشته نشده ۱ اما درست معنی شده: انه شاك السلاح یعنی آن که سلاح تمام دارد (تمام سلاح) و در نوشتههای پهلوی و پازند هم آنچنانکه باید زیناوت آورده شده است.

در اوستا صفت زیناوت در رام یشت پاره ۱۱ چنین یاد گردیده: تهمورث زیناوت از برای کامیابی خود، فرشته نگهبان هوا «انفریوای» را بستود. در آخرین پیغمبر زرتشت پاره ۲ از زبان زرتشت پادشاه کی گشتاسپ که دوست و یشتیان آیین وی بود چنین درود گفته شده است: «بکند، تو چون مرزا سود بخش شوی، چون فریدون پیروزمند شوی، چون جاماسپ نیرومند شوی، چون کیکاوس

۱- در این کتابها زیباوند و زیباوند نوشته شده. ر. ک. به مجمل التواریخ صفحه ۲۴. تاریخ حمزه ص ۲۳ - آثار الباقیه ص ۱۰۳ و ...

زورمند شوی، چون اوشنر (وزیر کاوس) پرهوش شوی، چون تهمورث زیناوند شوی .

باز در اوستا واژه زینو *Zaenu* که از همان ریشه زین میباشد و بمعنی تیردان یا ترکش گرفته شده است برمیخوریم در فرگرد (فصل) چهاردهم و ندیداد پاره ۹ آمده که از برای کناره گناهی باید دوازده جنگ ابزار به یک جنگاور یا رتشتار *Rathaeshtar* که فارسی ارتشتار باید باشد، بخشید . پنجمی آن جنگ ابزار «زینو» یا ترکش است و گفته شد این ترکش باید باسی تیر نوک- آهین باشد باز از همین پاره ۹ یاد خواهیم کرد .

در هر جای از اوستا که واژه «زین» آمده در تفسیر پهلوی که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان پهلوی *Zén* آورده شده که همان زین ابزار یا سلاح است .

از اینها که بگذریم در فارسی واژه «تبرزین» که نام سلاحی است گویای معنی دیرین زین است تبر در پهلوی *Tabrak* تبرک آمده و در عربی طبر و طبرزین از فارسی گرفته شده است .

و دیگر واژه «زندان» است که امروزه جای محبس عربی بکار میرود . زین + دان یعنی انبار آلات جنگی یا جایی که جنگ ابزار نگهداری میشود . دان همان است که در نمکدان و قندان و سرکه دان هم دیده میشود در پارسی باستان دیودان *Diivadéna* آنچنانکه در یک سنگنبشته خشایارشا آمده، یعنی پرستشگاه دیوها یا بتخانه

بنابر این ، زندان چیزی جز زرادخانه یا قورخانه و جبه خانه یا *Arsenal* نیست . زین در زبان ارمنی مانند بسیاری از واژه های دیگر آن زبان که از پهلوی گرفته شده ، بمعنی ساز جنگ یا سلاح است و *Zinvor* زینور نیز در همان زبان یعنی جنگاور یا برنده و دارنده سلاح یا مسلح .

در نوشتهای پیشین پارسی در جایی دیده نشده که واژه زین بمعنی جل و پلاس و یا بالان اسب بکار گرفته باشد آنچنانکه مداسم مردم آریا نژاد در پرورش اسب کوشا بودند و در میدانهای کارزار این جانور دلیر و تیز تک، یاد پرور پارآنان بود ، چون در هنگام نبرد ، کشیدن ابزارهای سنگین دشوار بود، آنها زابز پشت اسب می نهادند . ناگزیر همین رسم (زین بر اسب افکندن) پس از چندی جل پلاسی که بروی اسب می نهادند از برای سواری زین خوانده شده است همچنین ایرانیان در کارزار های خود گردونه های جنگی میبردند . نوشته اند که «چرخ»

از اختراعات مردم آریاست. در گردونه‌های براسب بسته که با چرخها، سبک‌روتر بود، نیز ابزارهای جنگی خود را می‌انباشتند. گردونه بکار بردن ایرانیان در پیکارها باندازه‌ای رواج داشت که لشکریان رابنم همین ازابه (ارتشتار) خرازدند و وزیر جنگ را آنچنان که نویسندگان ما در قرون وسطی یاد کرده‌اند (ارتشتاران سالار) نامیده‌اند.

ارتشتار لفظاً یعنی گردونه سوار یا کسی که بگردونه ایستاده. مهربارپوش که امروزه در موزه لندن است نمونه بسیار گرانبهایی است از همان گردونه‌ها که در روزگاری سرزمینهای پهناوری را از رود آموییه گرفته تا رود نیل، چست و چالاک می‌پیمودند.

یا آنچنان که داریوش خود در یک سنگنبشته گوید:

«از سرزمینهای سکاها که آن سوی سفد است تا گوشه (حبشه) و از هند تا سپردا (دریای اژه)».

در مهریشت که چکامه بسیار دلکشی است در اوستا و در ستایش ایزد مهر (میترا) است بگردونه زرین او برمیخوریم که انباشته است از ابزارهای گوناگون جنگی. این گردونه مینوی و آسمانی نمودار گردونه‌های جنگی روزگاران تاریخی ماست و ما از گردونه مهر باز سخن خواهیم داشت.

بیگمان جایی را که این ابزارها نگهداری میشده، زندان (= زندان) میگفتند و این زندانها از برای مردم پهلوان منشی چون ایرانیان باندازه‌ای مهم بود که یکی از سران خاندان بزرگ نگهداری آنها گماشته بود. تاریخ‌نویس رم سفلی (بیزانسی) تئوفولاکتوس Theophylactus که هم زمان موریکیوس Maurikius و خسرو پرویز ساسانی بود مینویسد: «سران هریک از هفت خاندان بزرگ ایران بمنصبی گماشته میشوند که آن منصب ارثی است، از پدر به پسر میرسد مانند منصب خاندانی که برتری داشت، تاج پسر پادشاه بگذارد... بزرگ خاندان هفتم نگهدار ابزارهای جنگی لشکریان است».

زادخانه که امروزه بجای زندان بکار میرود، نیز از واژه‌های بسیار کهنسال ایرانی است و در فرگرد چهاردهم و ندید پاره ۹ که یاد کردیم، بکار گرفته و آن واژه «زاد» Zrādha میباشد و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که در روزگار ساسانیان انجام گرفته زبان رایج آن روزگار، به زره گردانیده شده Zrah و بزبان ارمنی زرهك Zrahk گفته‌اند و همان است که در فارسی بجای مانده و زره گوییم:

نیرنگ چشم او فره بر سیمش از عنبر زره

زلفش همه بند و گره جعدش همه چین و شکن

مهری

همین واژه را در زبان ارامی گفتند Zrād و از این زبان است که عبری در آمده ، زرد و در جمع زرود شده و واژه تازی آن جوشن بمعنی زره و جمع آن جواشن است .

در این زمینه واژه دیگری که آنهم بمعنی ساز جنگ یا زین ابزار است باید یادآوری شود و آن واژه «سنی» است که در همه فرهنگهای فارسی یاد گردیده و بشعر یکی از گویندگان بزرگ ماکه پیش از فردوسی میزیست ، گواه آورده شده است : در اوستا در بخشی که گاتها خوانده میشود واژ سرودهای خود و خشور زرتشت است دراهنودگات ، هات ۳۱ بند ۱۸ آمده : «نکند که کسی از شما بگفتار و آموزش دروغگو گوش فرادهد ، چه از اوبخان و مان و دیه و روستا و کشور ویرانی و تباهی رسد . چنین کسانی باید با ساز جنگ رانده شوند ، در متن بجای ساز جنگ سنثیش Snaithish آمده و به همین واژه در بخش های دیگر اوستا بسیار بر میخوریم ، از آنهاست یسنا ۵۷ (= سروش یشت) درباره ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و فرودین یشت پاره ۷۱ و جز اینها .

از همین بنیاد است سنث Snatha که بمعنی زنی میباشد و آن زنی و ضربتی است با ساز جنگ یا با سلاح این واژه ها از مصدر سنث Snath در آمده که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است . در گزارش پهلوی اوستا که زند خوانند و در گزارش پهلوی هرمزد یشت واژه سنه Snéh بمعنی سلاح آمده است واژه «ستی» با تاء که در فرهنگهای فارسی بمعنی آهن و پولاد پنداشته شده و بشعر ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون ستی بینی و آب رود
باید سنی باشد ، بانون نه تاء و این سهوی است که به آسانی بنویسندگان نسخه ای روی میدهد .

از آنچه گذشت پیداست که زین ابزار واژه برانده ایست از برای نام همگانی اسلحه و همچنین است ساز جنگ :

میان دو لشکر دو فرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود
فردوسی

ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه بود کزونه مرد بکارآید و نه اسب و نه ساز

سوزنی

آنچنانکه میدانیم در داستان ما اختراع بسیار چیز ها به جمشید باز خوانده شده، از آنهاست نرم کردن آهن و با آن ابزار های جنگی ساختن که در شاهنامه آمده:

نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن بگردن سپرد

بفر کیسی نرم کرد آهن چو خود وزره کرد و چون جوشنا

چو خفتان و تیغ و چو برگستوان همه کرد پیدا بر روشن روان

آری دیرگاهی است که نیاکان پهلوان ما با ابزار های گوناگون جنگی آشنا بودند شاید با گذشت زمان ، دل های بیباک و گستاخ و بازو های زورآزما و نیرومند آنان را بارش نبرده باشیم . ولی نامهای بسیاری از این ابزار های آنان بارش بها رسیده است .

آنچنانکه در کارنامه بلند خود میخوانیم از سده هفتم پیش از میلاد مسیح زمین ابزارهای نیاکان ما از برای رستگاری میهن ما بکار افتاد . دومین پادشاه خاندان ماد ، فرورتی خواست که یکسره دست بیگانگان را از سرزمینهای آریائی کوتاه سازد و آشوریها را ازین مرز و بوم براند باین آرزو لشکری آراست و بذاك آشوری روی آورد . از بخت بد لشکریان ایران در برابر جنگاوران ورزیده و کارآزموده دشمن شکست خوردند و خود فرورتی در سال ۶۳۳ بذاك و خون خفت . او **وخشتر** **Uvaxshatra** که از ناماوران تاریخ ما و بنیادگذار شاهنشاهی ایران زمین است دانست که شکست پدرش از کجاست ، کوشید تا بدست جنگاوران خود ابزار های بهتری بسپارد ، آنگاه به آشور روی آورد و در سال ۶۱۲ **نینوا** پایتخت بزرگ امپراتوری آشور را با خاک یکسان کرد . از زور بازوی یلان ایران و نیروی ابزار های جنگی آنان در نبرد **نینوا** در تورات از زبان پیغمبر **ناحوم** چنین یاد شده :

« پس بشنوند در آنجا (نینوا) آوای تازیانها و بانك چرخها و جست و خیز اسبها و خروش گردونها را در آنجا سواران بتکابو درآیند با شمشیر های آخته و درخشان و با سر نیزه های تیز و افروزان - در آنجا چندان کشتگان برویهم انباشته که بشمار نیابند و بناچار باید از روی لاشها گشتن » .

پس از این پیروزی بزرگ چندی نگذشت که داریوش در يك سنگنبشته خود با سرافرازی گوید : « نیزه پارسیان بجا های دور رفت » .

گفتیم اوستا که یکی از کهنترین سند کتبی جهان بشمار است ، گنجینه گرانبهای ابزار های جنگی است .

از برای نمونه چند پاره از مهر پشت را یاد می‌کنیم :

مهر را می‌ستاییم که سپر سیمین بدوش افکنده وز زوین در بر کرده و تازیانه برگرفته ، در گردش است ، راهی که مهر می‌پیماید ، هماره روشن است (پاره ۱۱۲)

گردونه مهر را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی خورش یابند ، میکشند ، سمای آنها از زروسیم پوشیده است . یوغ و لگام آنها از فلز گرانبهاست (پاره ۱۲۵)

بشود در آن روزی که از تازیانه دشمنان آوا برخیزد و از بینی اسبها خورش برآید و از زه کمانها تیرهای تیز پر ، رها شود ، اهورا مزدا و مهریاری ما آیند تا هم‌آوردان بداندیش را شکست دهیم (۱۱۴)

در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده ، نهاده و بسیاری از این کمانها به زه گوزن آراسته است ، آنچنان خوب ساخته شده که بتندی نیروی اندیشه پران و بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران روان گردد . هزار تیر به پر کرکسی در نهانده باناواک زرین و سوفارهایی از استخوان ساخته شده ، هزار نیزه باتیغه تیز ، هزار تبر زین بادوتیغه پولادین ، هزار خنجر دوسره ، هزار گرز آهنین در گردونه مهر نهاده شده که بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران و پیمان شکنان روان گردد ، (پاره ۱۳۲) .

آنچنان که میدانیم مهر که ایزد فروغ است ، یاسبانی عهد و میثاق هم باوست این همه ابزارهای جنگی که در گردونه مینوی وی انباشته برای سزا دادن پیمان شکنان و دروغگویان است . برای اینکه این ایزد دلیر که در میدانهای جنگ پشتیبان ایرانیان هم بود ، بخوبی از عهده کارش برآید در همین مهر پشت گفته شده : « مهر که از پیروزی اهورا مزدا بهره‌ور است در یک گردونه بلند جرخ مینوی نشسته ، آن گردونه رافرشته توانگری «ارت» بلند پایه ، همیگرداند (پاره ۶۸)

مهر را می‌ستاییم ، کسی را که اهورا مزدا هزار چستی و چالاکی داد ، ده هزار دیده از برای نگرستن بدو ازانی داشتند از نیروی این دیدگان است که او هر آنکس را که پیمان نشکند بنگرد و از پرتو این دیدگان است که هرگز فریفته نشود ، کسی است که ده هزار یاسبان دارد و بهمه چیز آگاه است (۸۲) کسی که بدوستم رفته ، اگر بمهر گله کند ، بانگ گله‌اش تا بستارگان زبرین رسد و بگرداگرد کره زمین پیچد و هفت کشور گیتی را فراگیرد (۸۵) .

مهر را میستاییم که پس فرو رفتن خورشید دو کرانه زمین فراخناک را
 ببیماید و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد (۹۵) باگرزی صد گره و
 صد تیفه که از زرسخت ساخته شده بدان را برافکنند (۹۶) با دستهای بلند
 خویش پیمان شکن را گرفتار کند گرچه او در خاور هند باشد او را براندازد
 گرچه او در باختر باشد یاد دهنده رود «ارنگ» و یاد مرکز زمین بسربرد (۱۰۴)
 درست است که منش بلند و دل بی هراس و بازوان سستبر جنگاوران و
 اسبهای دلیر و تیز تک و هوشمند آنان در پهنه کارزار مایه رستگاری آنان بودند،
 اما پنجه هنروروانی که آنچه ابزار های خوب ساختند و در روز آزمایش مایه
 برتری و سر بلندی آنان گردیدند ، در خور آفرین است .
 این ابزار ها که فزون و فراوان در اوستا یاد شده ، بجاست از هریک
 از آنها جداگانه سخن بداریم ، بویژه که نامهای بسیاری از آنها ، در لغت شناسی
 ارزشی دارد و لغاتی است که پس از در نوردیدن هزاران سال ، هنوز در زبان
 بومی ما زنده است .

در میان نوشتهای باستانی که بیگانگان بجای گذاشته اند تاریخ هروودوت
 بیش از دیگران از ابزارهای جنگی لشکریان ایران سخن رفته است بویژه در
 جائیکه این نویسنده سده پنجم پیش از میلاد از لشکر کشی خشیارشن ۱ بسوی
 یونان یاد میکند آنچنان که میدانیم این لشکر کشی در بهار سال ۴۸۰ پیش از
 مسیح روی داد و هروودوت در آن هنگام کودکی بود سه ساله یا چهار
 ساله . در آن روزگاران آتش کین ایرانیان در دل هر یونانی نژاد زبانه
 میکشید این است که هروودوت در سخن از همین لشکر کشی بیطرف
 نیست و نمی توانست از فاسزاکفتن بایرانیان خودداری کند و آنچه درباره این

(۱) بهتر است که نام چهارمین شاهنشاه هخامنشی را خشیارشن بنویسیم نه خشیار شاه.
 نه انستم این اشتباه از کجاست که همه را به اشتباه انداخته است - دردنباله گفتار زمین ابراد
 آنرا یاد خواهم کرد .

جنگ از هم نژادان خود شنیده بود و مگاشته است اما میتوان گفت آنچه از جنگاوران گوناگون ایران نوشته و از یوشاک و جنگ ابزارآنان سخن بمیان آورده همه باید از روی سندی باشد که در زیر دست داشته است.

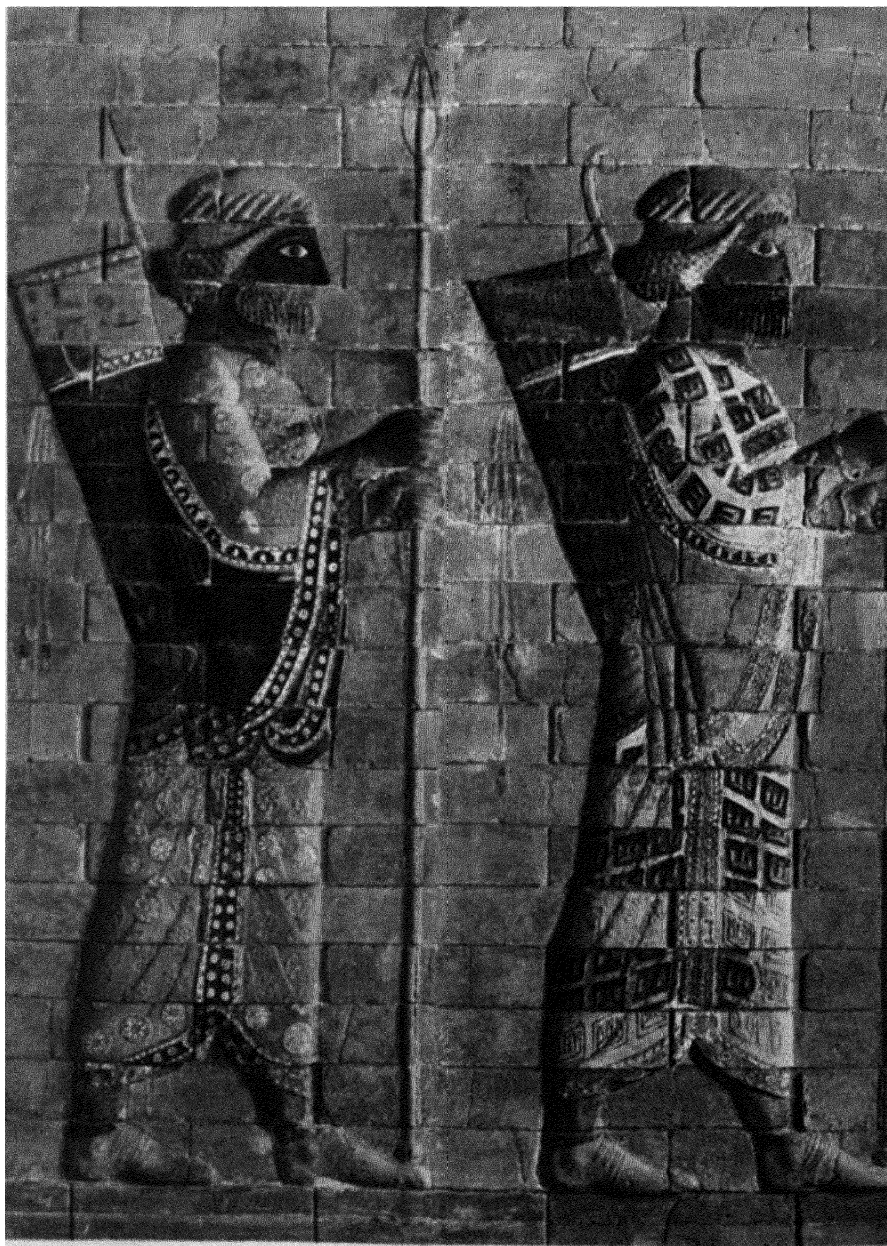
بویژه اینکه مینویسد سرداران این جنگاوران از هر نژاد و سرزمینی که بودند، همه ایرانی بودند و نامهای آنانرا نیز یاد کرده است. بیشترین سر داران از شاهزادگان خود خاندان هخامنشی بودند.

درین نبرد که بزرگترین زد و خورد باستانی بشمار میرود همه مردم امپراتوری پهنادرهخامنشی برانگیخته شده بودند:

پارسی و مادی و پارتی و کرکانی و خوارزمی و سغدی و هراتی و بلخی و کابلی و ارمنی و مردمی بیشمار از تیره های گوناگون چون سکا و هندی و یونانی نژادان از کرانه های دریا و جزیره های اژه و از نژادهای سامی چون بابلی و آشوری و عرب و فینیقی و از آفریقا چون مصر و حبشه و از نژادهای گوناگون آسیای کوچک و جزایران.

ناگزیر هر گروه ازین رزمیان با آئین مرز و بوم خود، بساز و برگ جنگ بر خوردار بودند. نخست پارسها با این ابزارها بنبرد برخاستند: بر سر خودی داشتند که Tiara خوانده میشود، نیم تنه رنگین آستین دار در برداشتند، زره آهنین آنان مانند پولکهای ماهی ساخته شده، ران بند (ران بان) داشتند سپر آنان از چکن بافتا شده، ترکش (تیردان) بر آن آویخته، نیزه کوتاه، کمان بزرگ، تیرازی، کاردی بکمر بند بسته که بسوی ران راست آویخته بود پس از آن مادها که همان ابزارهای پارسها را داشتند. ساز و برگ خوزیها نیز همانند پارسها بود جز اینکه بجای Tiara، خودی بسر داشتند که Mitra خوانده میشود.

همچنین کرگانیها مانند پارسها زین ابزار داشتند. آشوریها خود آهنین بسر داشتند و چنان ساخته شده بود که نمی توان گفت که چگونه. آنان را سپر و نیزه و کاردی است همانند مصریها و گرزشان با آهن پرداخته شده بود. بلخیها خودی بسر داشتند که بسیار همانند خود مادها بود. کمان از نی داشتند و بآیین



فریز شوش : سربازان جاویدان هخامنشی

کشور خود از نيزه کوتاه برخوردار بودند . سکاها دستاوی بلند بر سر نهاده کمان ساخت سرزمین خودشان و تبریزی هم داشتند. هندوان جامه پنبه ای بر تن کرده و بنیزه و تیری، هردو از نی برخوردار بودند ، نوک تیرشان آهنین بود . هراتیها را کمانی بود مانند کمان مادیها و ابزارهای دیگرشان با ابزارهای بلخیه تفاوتی نداشت . یسارته و خوارزمیه و سفدیها و کنداریها (مغزنه و بلوچستان) و کابلیها را همان ابزارهای جنگی بود که ، بلخیه را . کاسیه (مردم قفقاز) جامه چرمین بتن داشتند و کمانشان از نی بود ، ساخت سرزمین خودشان . زرنگیه (سیستانیه) موزه بلندی بیا داشتند که تا بزانی آنان میرسید . سازوبرک جنگی آن ها کمان و نیزه مادی بود . جنگاورانی از خاک افغان نیم تنه چرمین بتن کرده کمان و کارد داشتند . جنگاورانی از مردم کرانه کرمان و مکران (۴) و بلوچستان همانند مردم سرزمین افغانستان ، جنگ ابزار با خود داشتند .

عربها جامه فراخی پوشیده ، دامن بکمر بسته ، کمان بلند و شمشیر بلند داشتند . حبشیها پوست پلنگ و پوست شیر در بر کرده ، کمان بلندی داشتند که از شاخه يك گونه درخت خرما ساخته شده بود و تیرهای کوچکی داشتند از نی ، نوک تیرهای آنان بجای آهن از سنگ تیز شده بود ، آهنانکه میتوانستند با آن روی نکین (مهر) کنده گری (حکاکی) کنند : آنان را نیزه ای هم بود که در سر آن شاخ تیز شده گوزن ، پیوسته بودند کرزهای آنان از آهن روپوشی داشت درپهنه کارزار به نیمی از تن خود کچ میمالیدند و به نیمی دیگر گل «اخر» .

گروه دیگری از آنان که حبشیهای شرقی خوانده میشوند، در سازوبرک جنگی چون هندیها بودند، جزاینکه روی سرشان بجای خود یا کلاه، پوست کله اسب که با گوشه یال کنده شده، دیده میشود، آن گوشه را راست نگاه داشته و آن یال نیز به جیقه همانند بود .

مردم لوبیه (LIBYA) جامه چرمین به تن و نیزه بدست داشتند . هرودت پس از آن از گروه های دیگر لشکریان خشیارشن یاد میکند،

آنانی که از آسیای کوچک و جزیره های دریای اژه هستند و از این ابزارهای هریک از آنان سخن میدارد. همه این جنگاوران را درین گفتار آوردن، سخن را بدرزا خواهد کشاند، شاید هم چندان سودمند نباشد، زیرا جنگ ابزار بسیاری از آنان یکی است، آنچنانکه خود گوید: سازوبرگ مردم لیدیا در آسیای کوچک (در پارسی باستان سپردا Sardis = Sparda) مانند جنگاوران یونانی نژادانی است که در میان لشکریان ایران بودند؛ گروهی از این لشکریان که از جزیره های دریای سرخ بودند در پوشاک و ابزار جنگ، همانند مادها بودند هرودت درباره ۸۵ از بخش تاریخ خود در دنباله سخن از لشکریان کوناگون خشیارشن از یک دسته از این سپاهیان نام میبرد که از سرزمین هیرمند (سیستان کنونی) میباشند، گوید اینان کمندافکنان چیر دست اند. در اوستایی که امروزه در دست داریم به واژه کمند و کمندافکن بر نمیخوریم، این است که در اینجا از این رزمیان ایرانی یاد میکنیم: بگفته نویسنده یونانی، گروهی از مردم سرزمین هیرمند (در پارسی باستان Sagartin - Sagartia - Asagartia) که شمان پیشه اند و با ایرانیان هم نژاد و هم زبان اند، هشت هزار سوار به جنگ فرستادند، اینان خود پولادین یا آهنین ندارند. جنگ ابزارشان کارداستو بس و دیگر ریسمانی (کمند) دارند که از رشته چرمین بهم بافته شده. اینان در پیکار همینکه بهماورد خود نزدیک شوند، کمند حلقه کرده را بسوی اسب و یا سوار اندازند و بسوی خود کشند تا اینکه آن گرفتار در پیچ و خم کمندشان جان بسپارد.

واژه کمند در بهلوی و پارسی یکی است و این زمین ابزاری است که در روز کارزار بکار میرفته و بساهم دامیاران از برای شکار جانوری بکار میبردند. گویندگان ما کیسوی دلدار را به کمند همانند کنند:

فریدون چو بشنید ناسود دیر	کمندی بیار است از چرم شیر
به بندی به بستش دودست و میان	که نکشاید آن بند پیل ژیان

فردوسی

ای زلف تو هر خمی کمندی چشمت بکسرشمه چشم بندی

سعدی

کمندی من از زلف بر سازمش نترسم بگردن در اندازمش

گراورا کمندی بود ماه گیر مراهم کمندی بود شاه گیر

نظامی

کز نفون در کتاب خود که لشکر کشی (Anabasis) خوانده شده ، بسا از جنگ ابزارهای لشکریان کوروش کوچک و لشکریان همآوردش اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴ پیش از مسیح) یاد میکند چنانکه میدانیم در سر تاج و تخت هخامنشیان میان این دو برادر جنگ در گرفت . کوروش کوچک که فرمانروای آسیای کوچک بود ، در میان لشکریان بومی و ایرانی خود ، سیزده هزار جنگاور مزدور یونانی هم داشت . کوروش در سوم سپتامبر ۴۰۱ پیش از میلاد درین پیکار در کوناخا - Kunaxa کشته شد در نزدیکی شهر بابل که امروزه آنجا را خان اسکندریه خوانند و سردار لشکریان یونانی وی بنام کلئارخس Klearchos نیز بفرمان چیتر فرنه Cithrafernah (Tissaphernes) که یکی از سرداران اردشیر دوم بود نیز کشته شد . پس از او لشکریان مزدور یونانی که ده هزارشان از آن نبرد جان بدر نبرده بودند ، کز نفون Xenophon را برسداری خود برگزیدند ، برسداری اوست که ده هزار یونانی توانستند خود را به ترسوس برسانند و از آنجا راه مرز بوم خود پیش گیرند کتاب اناباسیس که ده بازگشت ده هزار ، خوانده میشود نوشته خود این سردار آتنی است و آنچه خود درین پیکار و در هنگام گریز از سرزمینهای شاهنشاهی ایران دیده ، نوشته است و خود گواه آنهمه پیش آمدهای این ستیزه است ، این است که کتاب بسیار سودمندی است . اما کتاب دیگر او که کوروشنامه (Cyropædie) خوانده میشود ارزش تاریخی ندارد . داستانی است که کوروش بزرگ قهرمان آفتست .

کز نفون در سخن از لشکریان دو برادر همآورد بسا از ابزارهای جنگی این دو گروه یاد میکند ، ناگزیر بسیاری از این سازو برگها همان است که در هرودت ، در سخن از لشکر کشی خشیارشن بسوی یونان یاد گردیده است

چیزی که در میان این جنگ ابزارها درخور یادآوری است این است که هر دو گروه هم‌آورد در میان لشکریان خود، دسته سنگ انداز یا فلاخن دار داشتند گروه‌های (کلوله‌های) فلاخن گروهی از آنان از سنگ و گروهی دیگر از فلز بود. فلاخن جنگ ابزاری است که در اوستا هم یاد شده و از آن سخن خواهم داشت و بسا کز نفون در جنگ و گریز یونانیان از این جنگ ابزار یاد میکند.

و دیگر از این ابزارها که کز نفون یاد میکند (در بخش یکم فصل ۸) داس است. گوید آنگاه که کورش به پهنه کارزار درآمد در سر لشکریان خود که همه از خود و زره و ران‌بان برخوردار بودند و اسبها نیز برگزینان و سینه‌پوش داشتند، کورش یگانه سواری بود که سر برهنه بتکاپو درآمد.

پیشاپیش لشکریان پادشاه اردشیر، گردونه‌های جنگی بجنبش درآمدند باین گردونها از چپ و راست و پایین داسهایی پیوسته بودند که در کارزار دشمنان را درو میکرد. این ابزار سهمکین که داس یا دهره باشد در اوستا در میان آنهمه جنگ ابزار یاد نگردیده است و نه در شاهنامه در فرهنگهای سانسکریت داترا dāitra بهمان معنی که دهره و داس در فارسی دارد، گرفته شده است.

در مقدمهٔ الادب زمخشری (۶۷-۴۶۸هـ) و همزمان او، المیدانی در کتاب السامی فی الاسامی که هر دو فصل بسیار مفیدی از اسلحه دارند و بسیاری از نام‌های جنگ ابزارها را بفارسی آورده‌اند. در هیچکدام از آنها ندیدم که واژه دهره در ردیف جنگ ابزار یاد گردیده باشد فقط يك دو فرهنگ فارسی، دهره را يك گونه شمشیر یاد کرده اند مثلاً در مجمع‌الفرس جلد دوم ص ۵۸۴ آمده دهره حربه باشد که مردم گیلان دارند که بساطور ماند و دسته بر آن نشانند اما در سامی مسطور است که دهره شمشیر است کوچک که هر دو طرف آن تیز باشد و سرش باریک باشد همچو سنان نیزه. در سامی که خود نگاه کردم چنین چیزی گفته نشده است و هیچ دیده نشده که پیشینیان

واژه دهره یا داس را جز همان معنی که دارد و آن ابزار دروگری است بمعنی دیگر گرفته باشند.

یکی مرد با تیز داسی بزرگ سوی مرغرار اندر آید سترک
همی بدرود آن گیاه خشک و تر نه بردارد او هیچ از آن کار سر
(شاهنامه چات مسکو جلد یکم ص ۲۱۹)

چو گوری بودم اندر مرغزاران ندیدم دام و داس دامیاران
تو بودی دامیار و داسدارم نهادی دام و داست بر کنارم

فخرالدین گرگانی درویش و رامین

دیگر از نوشتهای باستانی که چند زین ابزار باهم در آنها یاد شده نامه پازند مینو خرد است. ازین نامه بسیار گرانها و سودمند متن پازند و پهلوی و سانسکریت هر سه را درست داریم.

بیکمان مینو خرد از پهلوی به پازند گردانیده شده اما آن متن پهلوی که یاد کاری از روز کارسافیان بود از دست رفت و پس از چندی از روی متن پازند، یک متن پهلوی فراهم گردیده است این کارنا کزیر پس از تاخت و تاز تازیان انجام گرفت. روز کاری که زبان پهلوی از یاد رفته بود زیرا متن پهلوی این نامه خود گویاست که دیگر زبان رایجی نبوده و یک گونه ساختگی در آن هویداست و لغزشهای فراوان در بردارد اما متن سانسکریت آن به فریوسنگ پسردها و Dhaval باز خوانده شده و او دستور نامور دانشمند پارسیان هند بود، در پایان سده دوازدهم میلادی در سنجان از بلاد هند در همانجایی که نخستین دسته مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربها بایران باراقامت افکندند. ناگزیر این متن هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهنسال سانسکریت زبانزد همگانی نبود.

نامهای بسیاری از این زمین ابزارها در پازند و در پهلوی و فارسی یکی است. و خود زبان پازند باندازه ای بزبان کنونی ما نزدیک است که چندان نیازمند تغییری در آن نیستیم. فرگرد ۴۳ مینو خرد که در آن برخی ازین جنگ ابزارها با گفتاری اخلاقی یاد گردیده باندک تغییری این است:

پرسید دانای مینو خرد ، چگون هر مزوامشا سپندان و بهشت خوشبوی
 [هوبوی] خرم [هورام] را فرونتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید
 (دروند) و دیوان را ستوه کردن و از دوزخ بدبوی [دش کند] و تاریک رستن
 چون شاید ؟ مینو خرد پاسخ کرد : هر مز و خدای و امشاسپندان و بهشت خوشبوی
 و خرم از آن خویش کردن و اهریمن پلید و دیوان ستوه کردن و از دوزخ تاریک
 بدبوی رستن ایدون شاید که خرد مینوی را پشتیبان خود کنند و مینوی زین
 ابزاری همانند زره گردی به تن کنند و مینوی راستی را همانند سپر و مینوی
 سپاسداری را همانند گرز (و زرا *vazra*) و مینوی بندگی (فروتنی) را
 همانند کمان و مینوی رادی همانند تیرو مینوی پیماندارای را همانند نیزه و
 مینوی بخشایی (کوشش) را همانند بازوبان (اچدست) سازند و به مینوی بهره
 (بخت) پناه برند

باین آیین به بهشت وینش گرایند و از اهریمن پلید و دوزخ بدبو رستن
 شاید در میان این واژه ها واژه « اچدست » که به بازوبان یا نگهبان بازو و دست
 گردانیدیم در زبان فارسی ما بجای نموده اما شک نیست که در متن یازند
 « اچدست » همان ابزاری است که دست را در هنگام نبرد از آسیب نگاه میدارد
 بویژه قیراندازان را . در متن سانسکریت مینو خرد که یاد کردیم ، این واژه
 گردانیده شده به *hastâvalambin* و در همه فرهنگهای سانسکریت
 واژه های *hastâvalamba* و *hastâvâpa* بهمین معنی یاد گردیده است

در میان اینگونه نامه های کهنسال که در آنها نامه های برخی از جنگ -
 ابزارها با هم آمده باشد ، ارداویراف نامه درخور یادآوری است
 چنانکه میدانیم درین نامه بهلولی ازین سخن رفته که ارداویراف پارسا
 و پاک از برای تماشای بهشت و همستکان (برزخ) و دوزخ بر اهنمایی ایزد سروش
 و ایزد آذر به جهان دیگر شتافت و آنچه دید که چگونه نیکو کاران بیاداش
 رسیده از بخشایش خداوند کار بهره و روند و گناهکاران که برفج و شکنج
 اندرند ، همه را پس از بازگشت به جهانیان رسانید ، در فر کرد ۱۴ آن نامه آمده
 روانهای سه گروه از مردم را که پیشوایان و کشاورزان باشند در بهشت دیدم

روانهای ارتشتاران (جنگاوران) از بهترین رامش و خوشی بر خوردار بودند
جامه شاهانه بر تن داشته وزین ابزار زرین این گردان که بگوهرها و درشاند.
بود میدرخشید. ران پوش (رانین) آنان بسیار شکوهند. بود؛ توانایی و
پیروزی از همه هویدا بود.

در تاریخ حمزه اصفهانی که در سال ۳۶۰ در گذشت در سخن از پادشاهان
ساسانی، نشانی که هر یک از آنان برای خود برگزیده بودند و رنگ تاج و
شلوار برگزیده آنان را یکایک یاد میکند و چندین بار آورده که آنچه مینویسد
از کتاب خود ملوک بنی ساسان است.^۱ ناگزیر این کتاب همان است که
مسعودی از آن نام میبرد.

مسعودی در کتاب خود التنبیه گوید: من در سال ۳۰۳ در اصطخر، سرزمین
فارس نزدیکی از خاندان بزرگ و آزاده، نامه بزرگی دیدم که در آن بسیاری
از دانش ایرانیان و کارنامه پادشاهان آنان و بناهای آنان و سیاست آنان سخن
میرفت... در آن تصویر بیست و هفت تن از پادشاهان ساسانی دیده میشد که بیست
و پنج تن از آنان مرد بودند و دوتن زن. این تصویرها از روزهای آخر
زندگانی شان بود، از اینکه جوان مردند یا پیر. در آن تصویرها جامه و
تاج و ریش و قیافه چهار هر یک نموده شده بود. اگر شاهی را در جنگ نشان
میداد، ایستاده بود و اگر در انجام کار کشوری بود، نشسته بود. این نامه
در گنجینه ای نگاهداری میشد.

مسعودی باز گوید: رونوشتی از این نامه در نیمه ماه جمادی الثانی ۱۹۳ از
پهلوی بمری گردانیده شده از برای هشام بن عبد الملك بن مروان. تصویرها
با رنگهای شکفتانگیز نگارش یافته بود، رنگهایی که امروزه دیگر پیدا
نمیشود، همه از زر و سیاه محلول و مس مسحوق شده بود. کاغذش آنچنان زیبا
و نازک بود که نتوانستم دریابم، کاغذ است یا پوست آهو. مسعودی در پایان
گوید: «فكان اول ملوکهم فیه اردشیر شعله فی صورته احمر مد فرس و سیراویله

۱ نگاه کنید به تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء چاپ برلین ۱۳۴۰ هجری

لون السماء وتاجه اخضر في ذهب ببيده رمح و هو قائم و آخر هم يزدجرد بن
شهریار بن کسری ابرويز شعاره اخضر موشی و سراويله موشی لون السماء و تاجه
احمر قائم ببيده رمح معتمد علی سيفه،^۲

در تاربخ حمزه نیز همین عبارات از برای این دو پادشاه بکار رفته جز
اینکه درباره تاج یزدگرد افزوده دارد: «و خافهم کلهم احمر».
در کتاب معجم التواریخ که در سال ۵۲۰ نوشته شده، آنچه درباره ساسانیان
آمده همان است که در تاربخ حمزه آمده است و گفته شده که این مطالب از
«کتاب صور ملوک بنی ساسان» است.

چون میان دو عبارت عربی و فارسی حمزه و معجم اندک تفاوتی است،
این است که همان فارسی معجم را آنچنان که هست در اینجا میآوریم:^۳
«اردشیر بابکان، پیراهن او بدینارها بود (زر بفت) و شلوار آسمان کون و تاج
سبز در زر و نیزه قایم در دست».

شاپور، پیراهن آسمان کون و شلوار وشی (کلدار، بانقش و نکار) و
تاج سرخ در سر، ایستاده نیزه در دست گرفته.

هرمزد، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار سبز و تاج سبز در زر داشت
[اندر دست] راست نیزه و اندر چپ سپر.

بهرام، با پیرهن سرخ و شلوار سرخ و تاج آسمان کون، اندر دست راست
نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فرو چسبیده.

بهرام الثانی، پسر بهرام بن هرمزد بود. بصورت او نگاشته با پیراهنی
وشی سرخ و شلوار سبز و تاج آسمان کون [میان] دوشرفه (کنگره) زرین
بر سریر نشسته و کمائی بر زه کرده اندر دست راست گرفته و سه چوبه تیر
اندر چپ گرفته.

۲ نگاه کنید به التنبیه والاشراف چاپ قاهره ۱۳۵۷ م ۹۲ - ۹۳

۳- م ۳۲ تا م ۳۸



سربازان جاوید (پارسی) - نقش بلیکان های تخت جمشید

بهرام الثالث، پیراهن بهرام بهرامیان آسمان کون بود است باشلوار سرخ
بر سریر نشسته و بر شمشیر تکیه زده و تاج اوسبزمیان دوشرف زر اندر ساخته.
فرسه بن بهرام فرسی نیز گویند، پیراهنش وشى سرخ بود و شلواروشى
بر لون آسمان، بر پای استاره نگاشته است، با تاج سرخ و بهر دودست بر شمشیر
فرو چفسیده.

هرمزد پسر نرسی، پیراهن سرخ وشى باشلوار آسمان کون و تاج سبز بر
سر نهاده و بهر دو دست تکیه بر شمشیر زده.

شاپور پسر این هرمزد بود و او را عرب ذوالاكتاف لقب کردند و پارسیان
او را شاپور هویه سنها خواندندی، پیراهن او مورد بود وشى، شلوار سرخ وشى
بر تخت نشسته تبر زینی اندر دست و تاج بلون آسمان بزم نقش بر نگها اندر
میان دو شرفه زر، و صورت ماه بر سر نگاشته.

اردشیر پسر هرمزد بن نرسی، پیراهن او آسمان کون بود و شى بدینار
ها و شلوار سرخ، بدست راست نیزه و بچپ اندر شمشیر بود بدان چفسیده و
تاج سرخ بر سر نهاده.

شاپور بن شاپور، پسر شاپور ذوالاكتاف، در کتاب صور پیراهن او وشى
سرخ و اندر زیرش دیگری زرد و شلوار آسمان رنگ، تاج میان دو شرفه زر
اندر برنگ سبز، ایستاده نگاشتست، قضیبی آهن صورت مرغی بر سرش بدست
راست و بدست چپ بر قهقه شمشیر فراخمیده.

بهرام بن شاپور و او را کیرمان شاه خواندندی، تاج اوسبزم گوید، در میان
سه شرف زر و پیراهن آسمان کون و شلوار وشى کرده، بدست راست اندر
نیزه و بدست چپ بر شمشیر فراخمیده.

یزدگرد پسر بهرام بود پارسیان او را بزه کر خواندند، پیراهن او سرخ
بود و شلوار بلون آسمان و تاج همچنان ایستاده نیزه اندر دست.

۱- بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم

بهرام گور، او را پیراهن در کتاب صورت آسمان گون نگاشتست و شلوار
سبزوشی و گرز اندر دست .

یزدچرد پسر بهرام گور و او را یزد کرد نرم خوانند، پیراهن سبز داشت
و شلوار وشی سیاه رنگها با زر و تاج و آسمان رنگ برتخت نشسته و تکیه
زده بر تیغ .

فیروز پسر یزد کرد بن بهرام گور بود، پیراهن سرخ نگاشتست و شلوار
آسمان گون بزر وشی کرده و تاج هم بدین رنگ، برتخت نشسته نیزه اندر
دست گرفته .

بلاش پسر فیروز بود، پیراهن سرخ داشت و شلوار با سیاهی و سفیدی
بهم آمیخته، تاج آسمان گون ایستاده نیزه در دست گرفته .

قباد پسر فیروز بودست، پیراهن آسمان گون بود، سیاهی و سفیدی آمیخته
و شلوار سرخ و تاج سبز برتخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

کسری نوشروان، پارسیان او را نوشین روان خوانند و او را بلقب
فدشخوار گرشاه گفتندی بروزگار پدرش، زیرا که او پادشاه طبرستان بود
و فدشخوار نام کوه و دشت باشد و گر نام پشتها. پیراهن اوسفید بود برنکها
آمیخته ووشی کرده و شلوار آسمان رنگ، برتخت نشسته و برشمشیر فراخمیده.
هرمزد پسر نوشروان، پیراهن وشی سرخ داشت و شلوار آسمان گون بود
با تاج سبز برتخت نشسته بدست راست اندر گریزی داشت و چپ برقبضه تیغ
نهاده .

کسری پرویز پسر هرمز و نوشروان بود پارسیان او را خسرو پرویز
خواندندی، پیراهن مورد وشی داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ، نیزه
در دست .

شیرویه پسر کسری پرویز واصل نام (او) قباد بود .. و اندر کتاب صورت
آل ساسان گوید : پیراهن اووشی سرخ داشت و شلوار آسمانرنگ و تاج سبز
برپای ایستاده بدست راست شمشیری کشیده

اردشیر پسر شیروی بود و کودک ، پیراهن آسمان گون داشت و تاج سرخ ،
برپای ایستاده نیز بدست راست و بدیگر دست شمشیر چسبیده .

پوران دخت دختر پرویز بود ، پیراهن ووشی سبز داشت و شلوار آسمان گون
و تاج همچنان بر تخت نشسته تبرزینی در دست .

آزرمیدخت خواهر پوران بود ، پیراهن او سرخ نکاشتست ملون و شلوار
آسمان گون و تاج بر سر ، بر سریه نشسته ، بدست راست تبرزینی و چپ بر
تیغ تکیه زده .

یزدجرد آخر ملوک عجم پسر شهریار بن کسری پرویز بود ، پیراهن ووشی
سرخ داشت و شلوار آسمان گون و تاج سرخ ، نیزه اندر دست و بر شمشیر فرافرمیده
و همه ملوک بنی ساسان را موزه سرخ بودست .

آنچنان که دیده میشود بیشتر زین ابزارها و درین دو کتاب تاریخ حمزه
و مجمل یاد گردیده چون نیزه - سپر - شمشیر - کمان بزه کرده - چوبه
تیر - تبرزین - کرز - تیغ و در میان اینها نیزه و شمشیر بیشتر بر گزیده شاهان
ساسانی بود و در میان رنکها ، آسمانگونی یا آسمانرنگ بهمه رنکهای دیگر
چون سرخ و سبز و زرد و سفید و سیاه برتری دارد و باین میماند که رنک ملی
آن روزگاران باشد . شکلهای تاج پادشاهان ساسانی در سکههایی که از آنان
بجای مانده پیدا است همچنین در کنده گریها و پیکرههایی که از این شاهان

بیادگار مانده ، شکل تاج و درخت آنان نیز دیده میشود اما خبری که از مسعودی یاد کردیم میرساند که ابزارهای جنگی برگزیده شهریان خاندان ساسانی و رفکهای برگزیده تاج و رختشان آنهان که برشمردیم از تصویر نامه ایست که از همان روزکاران پیش از اسلام سرچشمه گرفته است از اینرو شایان توجه است .

دیگراز نامه هائی که در آنها چند زین ابزار با هم برشمرده شده و درخور یادآوری است تاریخ الامم و الملوك جریر طبری است و ترجمه فارسی آن که به دستیاری بلعمی انجام یافت . طبری در سال ۲۲۴ هجری در آمل زائیده شد و در سال ۳۱۰ در بغداد در گذشت و در جایی که از انوشروان سخن میدارد گوید او را دبیری بود از خاندان دبیران بزرگ نام او پاپك ، اوبفرمان شاه لشکریان را آنهان که باید بیاراست ، ساز و برگ هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند ^۱ . دینوری که در آغاز سده سوم هجری زاییده شد در کتاب خود اخبار الطوال از همین دبیر فرزانه

۱ - نگاه کنید به تاریخ طبری الجزء الاول چاپ قاهره ۵۶۸ - ۵۶۹

و بخرد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و برگ جنگی عرضه بدارند^۱

بلغمی که از وزیران دانشمند خاندان شهریاری آل سامان بود و در سال ۲۸۲ در گذشت ، تاریخ طبری را از عربی به فارسی گردانید و اینک در اینجا عبارت فارسی بلغمی و ساز و برگ را که جنگاوران که بداشتند آنها ناگزیر بودند می‌آویم :

«و هر سلاحی تمام باز خواه ؛ از هر مردی زره پوشیده وزین او جوشن تمام بار کعب و بر سر خود و بر [خود بر] سلسله آویز [و بر] دو دست اندر ساعدین آهنین و بر اسب بر گستوان و با هر مردی یکی نیزه و یکی شمشیر و سپر و کمری [هر میان و بکمر اندر عمودی زده آهنین ، و پیش کوبه زین تیر - زینی فرود آویخته و از پس کوبه زین اندر تیردانی اندر اوسی چوبه تیر و از دست چپ کمان دانی و اندروی دو کمان ، و بر کمانی يك زه و دوزه دیگر ، تا اگر آن زهها بحرب اندر بگسلد باوی زده بود و بفرمای تا آن دوزه را کرد کند و از خود خود فرود آویز و از پس پشت تا تو بیننی کین سلیحها به تمامی دارد ... »^۲ در شاهنامه این سرداران و شروان ، بابک موبد خوانده شده :

و را موبدی بود بابک بنام هشیوار و بینادل و شاد کام و گوید پاپک از خود شاه درخواست که مانند همه جنگاوران بی کم و کاست با ابزارهایی که باید ، خود را عرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت :

بخندید و خفتان و مغفر بخواست	درفش بزرگی در افراشت راست
بدیوان بسابک خرامید شاه	نهاده بسر برز آهن کسلا
فرو هشته از ترک رومی زره	زده بر زره بر فراوان گره
یکی گرز گاو پیگر بچنگ	زده بر کمر چار تیر خدنگ
ببازو کمان و بزین بر کمند	میان را بزین کمر کرده بند

۱- نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره س ۷۳

۲- نگاه کنید به تاریخ بلغمی چاپ تهران ۱۳۴۱ س ۱۰۴۸

برانگیخت اسبو بیفشاردان بگردن برآورده کرزگران^۱

گفتم بسیاری از جنگ ابزارها در اوستا یاد گردیده آنچنانکه این نامه کهنسال را میتوان گنجینه ساز جنگ یا انبار زین ابزار و یا زرادخانه نامید و این در اوستایی است که ما امروزه درست داریم و پس از تاخت و تاز تازیان و یورش مغول به ما رسیده است. ناگزیر در اوستایی که نیاکان ما در روزگار ساسانیان درست داشتند بیش ازین زین ابزارها یاد شده بود. (شکل ۱)

در چند جایی که در اوستای کنونی بنامهای این زین ابزارها بر میخوریم این است:

و ندیداد ، فرگرد چهاردهم پاره ۹

د فرگرد هفتم پاره ۱۰

هرمزدیشت پاره ۱۸-۱۹

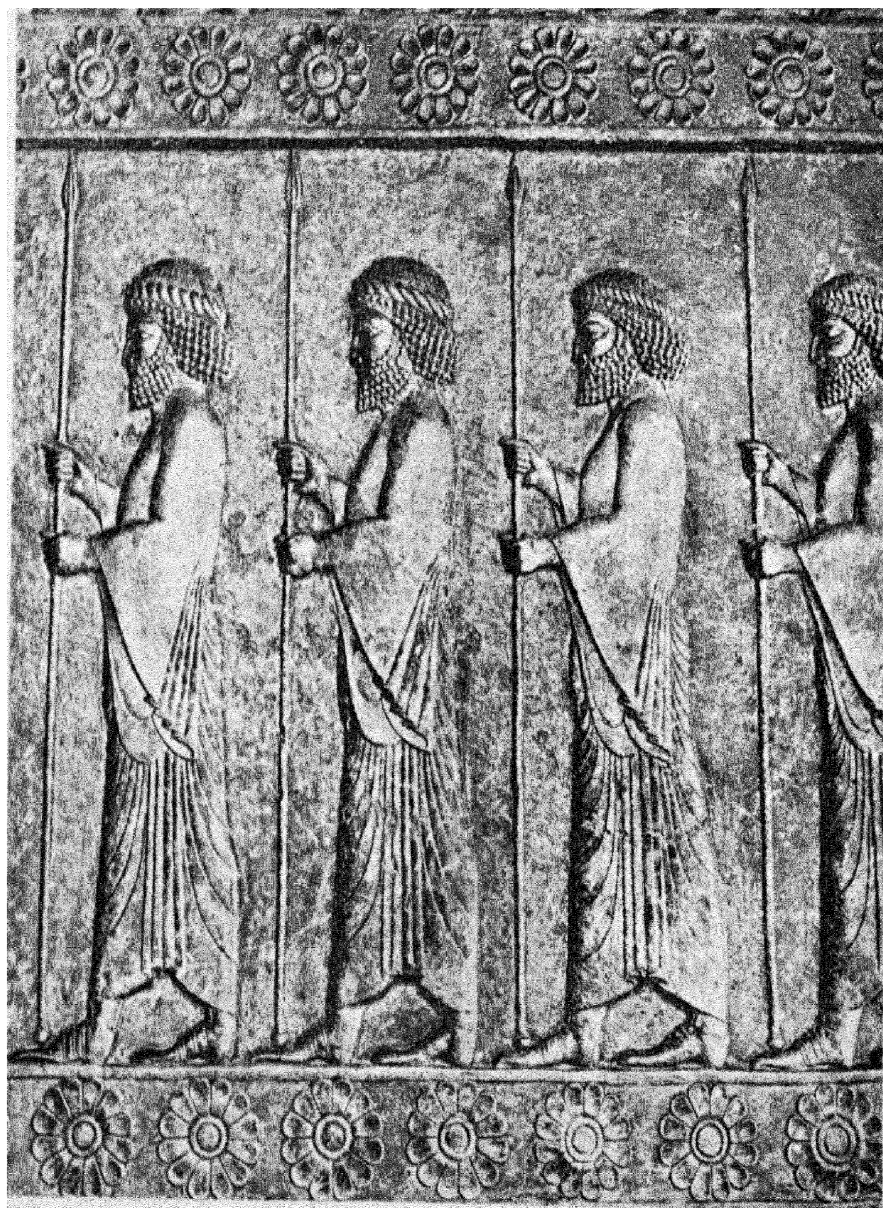
مهریشت پاره ۳۹-۴۰

د پاره ۱۲۸-۱۳۲

فروردین یشت پاره ۷۱-۷۲

در جاهای دیگر اوستا نیز، پراکنده ، بنام برخی از این ابزارها بر میخوریم . در گزارش پهلوی اوستا که زندخوانند نامهای این ابزارها بزبان پهلوی که زبان رایج گزاردگان اوستا در روزگار ساسانیان بوده ، نیز بجای مانده است و پس از اوستا و سنگبشته های هخامنشیان ، گزارش پهلوی اوستا (=زند) کهنترین سندی است که نامهای ساز و برگ جنگاوران ایران را دربردارد . در فرگرد چهاردهم و ندیداد ازین سخن رفته که اگر کسی سگ آبی را که نزد ایرانیان جانور سودمند و بی آزاری است و کشتش روا نیست کشت ، از برای توشن (کفاره، جبران) این گناه باید به اتر با نان (پیشوایان دینی) ابزارهایی که از برای ستایش و نیایش بکار آید، بدهد: چون پنام- خرفستر کن (حشره کش)- میزدان - تشت هوم - برسم و جزاینها و بکشاورزان ابزارهایی که از برای کشت و کار بکار آید بدهد: چون خیش - یوغ بند - گواز و جزاینها و در پاره ۹ گفته شده باید بجنگاوران این دوازده زین ابزار را ، بدهد: نخست نیزه، دوم کارد (= تیغ) سوم کرز، چهارم کمان، پنجم ترکش باسی قیر آهنین ناوک،

۱ - نگاه کنید بشاهنامه چاپ بروخیم جلد ۸ ص ۲۳۲۱



سربازان جاویدان

ششم فلاخن زه بازو باسی سنگ فلاخن هفتم زره هشتم سپر، نهم کژا کند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمر و دوازدهم يك جفت راین (= ران بند).

اینك از هر يك از این زین ابزارها جدا گانه یاد میکنیم و از ابزارهای دیگر جنگی که در جاهای دیگر اوستا آمده سخن میداریم و تا باندازه ای که بتوانیم، واژه های پارسی باستان و پهلوی آنها را، بیاد خواهیم آورد.

نیزه: نخستین زین ابزاری است که درباره نهم از فر کرد (فصل) چهاردهم و ندیداد یاد گردیده است. در سخن از ساز و برگ پادشاهان ساسانی دیدیم که نیزه و شمشیر بیش از ابزارهای دیگر بر گزیده آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arшти خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روز گار هخامنشی است همین واژه در سنگنبشته های آنان بکار رفته است. در زبان سانسکریت که خواهر زبانهای اوستایی و پارسی باستان است، Rшти آمده است. در اوستا چندین بار بجای ارشتات Arštāt واژه ارشتی Arшти آمده و آن نام یکی از ایزدان یا فرشتگان مزدیسناست و در فارسی اشتاد گوئیم و او نیز نکهبان روز بیست و ششم هرماه است. ارشتات = ارشتی که بمعنی راستی و درستی است، پیوستگی با واژه ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arštā بمعنی درستی است.

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته از پاره ۹ فر کرد ۱۴ و ندیداد درباره ۹ از فر کرد ۱۷ و ندیداد با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر به پر شاهین در نشانده و سنگ، فلاخن یاد گردیده است و در مهر پشت پاره ۲۰-۲۱ نیز بآن بر میخوریم و درباره های ۳۹-۴۰ همان یشت باز ارشتی (= نیزه) با تیر به پر شاهین در نشانده که به چاپکی از زه کمان رها شود و با سنگ فلاخن و کارد و گرز با هم آمده است.

در فروردین پشت پاره ۷۲، ارشتی با نیزه و کارد و گرز و تیر و فلاخن یاد گردیده است. در هر جای اوستا که واژه ارشتی بکار رفته در گزارش پهلوی (= زند) که در روزگار ساسانیان انجام گرفته، به ارشت Aršt گردانیده شده است و در توضیح پاره ۹ از فر کرد ۱۴ و ندیداد، افزوده شده نیزه Nêzak و نیزه همان است که در فارسی نیزه گوئیم. (شکل ۲)

واژه نژره Naêza خود جداگانه در اوستا آمده ، آنچه‌انکه در بهرام
یشت پاره ۳۳ ، اما درینجا بمعنی نوک یاسر سوزن (سوکا Sukâ) گرفته شده ،
نه نیزه .

در پهلوی نیچک بسیار آمده و همین‌راژه را معرب کرده، نیزک یا نیزق
گفته‌اند و جمع آن نیازک است.

نیازک در عربی بمعنی شهاب یا ستاره دنباله‌دار است ، ستاره‌ای که در
پهلوی «موش پر» شده و در بندش بکاررفته است .

نیزه کوتاه در فارسی ژوبین گفته میشود و واژه خشت هم به‌همین معنی
گرفته میشود:

برفتند آنگاه ژوبین و ران ابا جوشن و خشتهای کران

فردوسی

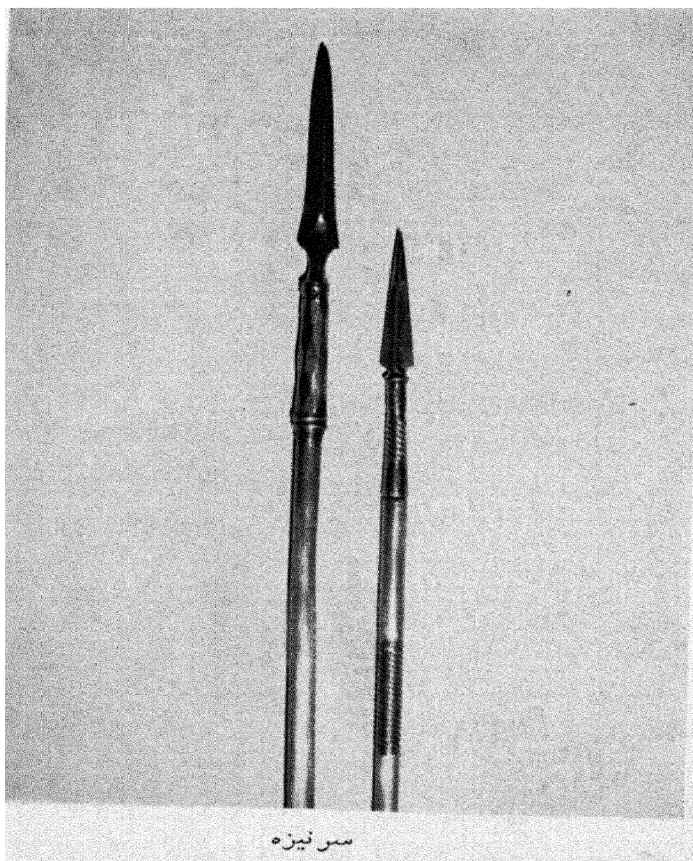
خشت که بمعنی آجر خام است ، در اوستا ایشتیبه Ishitya آمده و پیوستگی
با خشت بمعنی نیزه ندارد.

ناگزیر واژه ژوبین با چوبین یکی است، چه برخی از جنگ ابزارها
را با چیزهایی که ساخته میشده نامیده‌اند.

دانشمندانی که مان برده‌اند ، نیزه را هم که از نی می‌ساختند ، چنین
خوانده باشند

از دارو Dâru که در اوستا یک گونه گریزی است (از واژه دار، درخت)
و از خدنگ که نام درختی است و در فارسی گاهی از آن تیر اراده میشود در
سخن از گرز و تیر یاد خواهیم کرد.

گفتیم دو پارسی باستان نیز نیزه را ارشتی میگفتند، در کنده گریهائی که
از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه و ران بر می‌خوریم بویژه
نیزه و ران خوزی که روی کاشیهای شوش دیده میشوند و اکنون در موزه لوور
نگاهداری میشود، شاهکاری است. ده هزار جنگاوران «جاودانی» که از میان پارسها
و مادها و خوزیها برگزیده می‌شدند همه نیزه دار و کمانگیر بودند. (شکل ۳)
در سنگنبشته نقش رستم پیکری کنده گری شده بنام گاو بروو Gaub:ruva
اونیزه بر یا ارشتی بر Arshti=bara داریوش یاد شده است .



سرنیزه

نیزه داری یا نیزه بَری (= نیزه وری) یکی از بلندترین پایه وری ها بود. کسانی که باین پایه رسیده، پشت سر شاه با نیزه برافراشته می ایستادند و باین کار سرافراز میشدند، بایستی از خاندان بزرگ و از دودمان آزادگان باشند. خود داریوش در لشکر کشی کمبوجیه بمصر در سال ۵۳۵ «نیزه بر» این دومین شاهنشاه هخامنشی بود. داریوش سومین شاهنشاه این خاندان پس از آنهمه کشور گشایی و پیروزی در سنگنبشته همان نقش رستم بخود بالیده گوید: بنگر به پیکرهای کسانی که تخت مرا [بدوش] برداشتند تا دریابی که چگونه نیزه یک مرد پارسی بجاهای دور رسید، پس آنگاه خواهی دانست که یک مرد پارسی دور از سرزمین پارسی [دشمنان را] شکست داد. (شکل ۴)

پسین شاهنشاه ماد که در سال ۵۵۸ از کوروش هخامنشی شکست دید و شاهنشاهی کشورهای پهناور او بایرانیان جنوبی رسید، در نوشته های یونانیان استیاز (Astyages) یاد گردیده، ناگزیر نامی است که بهیشت یونانی در آمده و درست آن باید در پارسی باستان، ارشتی و یَغه Arshiti vaiga باشد، لفظاً یعنی نیزه انداز یا نیزه باز: مرکب از واژه ارشتی + و یگ، انداختن.

گارد: دومین زین ابزار است که در پاره ۹ از فرگرد ۱۴ و نندیداد یاد گردیده است در اوستایی کرت Kareta خوانده میشود از مصدر کرت Karet که بمعنی بریدن است، در آمده است، همین واژه است که با جزء (بر فیکس) «فرا»، فر کر یا فر گرد گوئیم که بمعنی فصل است و بی این جزء هم «کرده» بهمین معنی است. نزد باغبانان یک کرته پاره ایست از زمین باغ که بریده شده و جدا گردیده، از برای نشاء کرده یا فرگرد درست در مفهوم مانند Section لاتین و فصل عربی است.

کارد چندین بار در اوستا با زین ابزار های دیگر یاد گردیده. آنگهان که در پاره ۹ از فرگرد ۱۷ و نندیداد و پاره های ۴۲ و ۴۰ و ۷۲ و ۱۳۱ مهریشت در بهرام یشت پاره ۲۷ گفته شده که «بهرام، ایزد پیروزی مزدا آفریده به پیکر جنگاور شکوهند و زیبا، کاردی زر کوب و پرنقش و نگار در بردارد، در هر مزدیشت پاره ۱۸ آمده: «کسی که بیست و یک نام از نامهای اهورا

مزد را از بر خواند، از گزند چکش و تیر و کارد و کرز و سنگ فلاخن دشمن پرکنار ماند، و در همین پاره یکی دیگر از زین ابزارها «اکو» akava یاد شده که بدرستی دانسته نشده چگونه زین ابزاری است. همچنین درین پاره و در پاره ۱۳۱ مهریشت چکش Cakush یکی از ابزارهای جنگی است، شاید آن یک گونه کرز یا تبر زین بوده که بسوی هم‌آورد پرتاب می‌کردند، در آن جا چکش با صفت دوتیغه (bi-taêgha) آورده شده است. خود واژه تیغ صفت است بمعنی تیز، جز همین یکبار که با جزء «بی» (bis لاتین) آمده دیگر در اوستا دیده نشده است.

گذشته از اینکه واژه تیغ در فارسی بجای مانده و از آن کارد و دشنه یا شمشیر و هر چیز برنده دیگر اراده کنند، هیت دیگری از آن، واژه «تیز» است. در فارسی، تیغ به-خی سره کوه یا کوه سر و قله در نظم و نثر بسیار رایج است. واژه شمشیر در اوستا و پارسی باستان نیامده، دژ گزارش پهلوی (زند) از فرگرد ۱۴ و ندیداد، واژه اوستایی کرت Kareta گردانیده شده به کارت و در توضیح افزوده شده شمشیر، همین واژه است که در بسیاری از زبانهای اروپایی درآمده، از آنهاست scimitarra در ایتالیایی و cimenterre در زبان فرانسه که از ایتالیایی گرفته شده است.

بسا هم واژه اوستایی در گزارش پهلوی، در هزارش به سکینا saktina (سکین در عربی) گردانیده شده است. در اوستا، یزشک جراح، کارد یزشک خوانده شده: در فرگرد (= فصل) هفتم و ندیداد پاره ۴۴ از سه گونه یزشک یاد گردیده یکی مائرو بئشز Mathro — baêshaza یزشکی است که با گفتار یادعا درمان بخشد، دوم اور وروبشز urvaro — baêshaza یزشکی است که با دارو و گیاه چاره دهد؛ سه دیگر کرتوبشز Kareto — baêshaza یزشکی است که با کارد چاره بخشد.

در کننده گریهائی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده، همه جنگاوران از کارد بر خورد دارند، کارد خود داریوش که از سوی راست بکمر آویخته، در هنر کننده گری و سنگتراشی، شاهکاری است. در کننده گریهائی دیگر، (شکله)

که داریوش کارد را به تهیگاه جانوری هریمنی فرو میبرد ، یادگار زیبایی است از آن شاهنشاه. شاید این جانور شکفت انگیز ، نماینده بدیها و زشتیها باشد که باید برانداخته شود (شکل ۶)

هرودت در سخن از لشکر کشی خشایارشن در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح بسوی یونان که یاد کردیم گوید (VII ، 54) : « لشکریان در بامداد، آنگاه که خورشید برآمد ، روی براه نهادند ، روی پلی در هلسینتوس که بایستی از روی آن بگذرند ، برگ مورد پاشیدند ، خشایارشن آشامی از يك جام زرین در آب فرو ریخت و خود آن جام را در دریا افکند و خورشید را بستود همچنین او يك شمشیر ایرانی که آن را Akinaks خوانند چون پیشکشی در آب انداخت. آنچنانکه میدانیم نزد ایرانیان گیاه مورد مقدس است و آن آشامی که بآب ریخته شده باید فشرده «هوم» باشد امانام کارد یا شمشیر Akinaks در نوشتههای ایرانی چون اوستائی و پارسی باستان و پهلوی و پارسی بمانر سیده است. در شاهنامه که نمایشگاه همه این ابزارهای جنگی است بهش از چهار بار واژه کارد دیده نمیشود. در سخن از خسرو پرویز گفته شده که يك پیر سالخورده ترك بنام قلون ، بهرام چوبینه را با کارد (= دشنه) کشت :

قلون رفت با کارد در آستی پدیدار شد کژی و کاستی

همی رفت تا راز گوید بگوش بزد دشنه و زخانه بر شد خروش

دشنه که نام دیگری است از برای کارد یا يك گونه کارد ، باید فارسی باشد هر چند که نگارنده ریشه و بن آن را نیافت .

واژه دشنه نزدیک به بیست بار در شاهنامه بکار رفته است همچنین عنجر عربی بجای کارد و دشنه بسیار آمده . در میان این ابزارهای برنده ، تیغ و شمشیر بیش از همه در نوشتههای فارسی رایج است و جای کارد را گرفته است .

خود کارد امروزه بیشتر برای ابزار خوالیکری بکار میرود . قهقهه که آنهم يك گونه کارد دودمه است ، ندانستم از کجاست و ریشه و بن او چیست ، در شاهنامه هم دیده نمیشود . اما غداره (قداره) که آنهم در شاهنامه راه

نیافته، از زبان سانسکریت از سرزمین هند بهمارسیده است. در این زبان کهنسال برادران آریائی ما، کتاره Kathâra میباشد. چون در فارسی تغییر یافتن «وا» به «لام» بسیار رایج است، کتاره شده کتاله و در بسیاری از فرهنگهای فارسی یادگردیده و گفته شده که یکی از ابزارهای جنگی هند است:

در این خانه چهارستت مخالف کشیده هر یکی بر تو کتاره
(ناصر خسرو)

در تاریخ بیهقی آمده: «شش تن مقدمترایشان خویشان بکتاره زد چنانکه خون در آنخانه روان شد». . . . و این خبر بامیر رسانیدند گفت این کتاره بکرمان بایست زد، ۱

بلارك كه بلالک و پلالک هم یاد گردیده در هیچیک از فرهنگهای فارسی درست تعریف نشده و آنرا نوعی فولاد جوهردار یا شمشیر و یا پیکان تیر گرفته‌اند. در صحاح الفرس درجایی آمده: بلارك پیکان تیر است شیخ کنجه گفته:

در زمین ز آهن بلارك تیر گاه آهو فکند و گه نخجیر
در جای دیگر آمده:

بلارك و پلالک جنسی از فولاد گوهردار است. عنصری گفته:

چه چیز است آن رونده تیر خسرو چه چیز است آن بلالک تیغ بران^۲
در مجمع الفرس سروری آمده: بلارك نوعی است از فولاد که بغایت جوهردار باشد. خلاق المعانی گوید:

تیغ بلارك ارچه ز گوهر توانگرست

بیوسته هم زیهلوی کلکت کند تراش
و بر شمشیری که آن از فولاد ساخته باشند نیز اطلاق میشود.
خاقانی گفته:

۱- نگاه کنید به تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲۴ ص

۴۳۱-۴۳۲

۲- در دیوان عنصری چاپ قریب آمده: چه چیز است آن دونده کلک خسرو



نقش روی غلاف خنجر شاهنشاه هخامنشی

روضه آتشین بلارك تست باوجودی شكافت ناوك تست (۱)

دردیوان عثمان مختاری درصفت شمشیر آمده :

بلارك نام یافوتیست آن الماس دومینا بهیچ از مردین شاخی که باغده میوه مرجان شر
درسخن از نیزه گفتیم که برخی از جنگ ابزارها را باجیزهایی که ساخته
میشده، نامیده اند، بلارك که بمعنی شمشیر گرفته شده از همانهاست زیرا از اشعار
کویندگان ماییداست که یلارك (بلارك : بلالك ، یالالك) يك كونه پولاداست
که با آن شمشیر میساختند .

چاقو = چاكو که يك كونه کاردی است، چنین مینماید که همان چاكو
= چاكوچ = چكش باشد که یاد کردیم و گفتیم در اوستاییکی از زین ابزارهاست.
شاید هم چاكو از واژه چاك باشد، ابزاری که میشکافد، آنچه آن که «نیشتره» از
جزء «نی» (پرفیکس ni) و مصدر «در dar» که بمعنی دریدن است ساخته شده
و آن ابزاری است که از هم میبرد .

در پایان گفتار کار یاد آور میشویم که این زین ابزار در کنده گریهای
هخامنشیان بسیار دیده میشود و در همه جا ابزار کوتاهی است و راست ، همان
است که پس از آن بابلندی و خمیدگی، بنامهای کونا کونا دیگر چون شمشیر
ودشنه و جزاینها خوانده شده است . (شکل ۷)

گمزه شاید یکی از کهنترین ابزارهای جنگی جهان باشد زیرا هر چوب
نخست با کره و بند وانگله خود ابزاری بوده از برای شکار یا پیکار . همین
پاره چوب است که پس از چندی با آهن و پولاد پوششی یافته یا اینکه تیغه ها
و میخها در آن بکار رفته، ابزاری کار ساز و سهمگین گردید . فلاخن نیز که
از آن سخن خواهیم داشت باید یکی از سالخورده ترین ابزار نبرد آدمی باشد .
بسیاری از خدایان کشورهای کهنسال از همین گمزه برخوردارند .
از آنان است ایندرا Indra خدای خدایان برادران آریائی ما
هندوان . همچنین نزد ما به گواهی کهنترین نوشته ما اوستا، زین ابزار

۱ - نگاه کنید به دیوان عثمان مختاری باهتمام ج. همای تهران ۱۳۴۱ ص ۲۴۱
استاد همای معنی شمیری را که الامعان مختاری یاد کردیم چنین نگاشته : « یعنی شمشیر
او در غلاف یافوتی است بلارك نام، و در جنگ از مردین شاخی است که میوه او مرجان یعنی
خون دهنمانست »

برگزیده گروهی از ایزدان یا فرشتگان آیین مزد یسنا، گرز است، از آنان است ایزد مهر و ایزد سروش و ایزدهوم و جزاینان. همچنین چندتن از یلان و ناماواران ما را، جنگ ابزار برگزیده، گرز است، از آنان است سام و گرشاسپ و فریدون.

در گاتها، کهنترین نوشته ما که از دستبرد زمانه رهایی یافته بهمارسیده، در اهورنوگات (یسنا ۳۲ بند ۱۰) و خشور زرتشت کلمه منداست بدرگاه مزدا از اینکه آموزگار نابکاری با آموزش نادرست و دروغین خود، گفتار راستین را دگرگون کند و از چارپا و خورشید بزشتی نام برد و پیروان دین راستین را، گروندگان دروغ خواند، کشتزاران را بیابان و ویران کند و بروی پاکان، گرز (و در Vadar) کشد. در بخشهای دیگر اوستا نیز بهمین زین ابزار برمیخوریم، آنچنان که در یسنا نهم یارهای ۳۰ - ۳۲. در اینجا ایزدهوم Haoma با چنین گری بدکنشان را بر اندازد و بزهکاران را بسزا رساند.

در گزارش پهلوی اوستا (زند) که در روزگار ساسانیان انجام یافته، واژه «ودر» چه در گاتها و چه در یسنا نهم، آنچنان به يك واژه پهلوی گردانیده نشده که امروزه ما بتوانیم بگوییم، کدام يك از زین ابزارهای در فارسی شناخته شده، مراد است. پیش از این گفتیم، بسیاری از زین ابزارهای جنگی در گزارش پهلوی، بواژه ای گردانیده شده که در فارسی هم بجای مانده است. این است که دانشمندان اوستا شناس، واژه «ودر» را برخی تبرزین و برخی دیگر گرز دانسته اند. چون این واژه در سانسکریت هم که خواهر دو زبان دیگر آریایی، اوستایی و پارسی باستان است، بجای مانده، میتوان گفت «ودر» يك گونه گرز است. در ودا Veda نامه آسمانی هندوان «ودهر Vadhar، زین ابزار برگزیده خداوندگار ایندرا Indra میباشد و کارهای شکفت انگیز وی با همین گرز انجام میکیرد. «ودهر» از مصدر ود Vadh درآمده که به معنی کشتن و زدن است.

باز در اوستا از همین ریشه و بنیاد، واژه ود Vada برمیخوریم و آن در فرکرد چهاردهم و نندیداد پاره ۷ می باشد که با صفت « تیزی بارا Tizi - Bâra آمده : تیزی = تیز + Bâra ، برنده از مصدر بری Bri بریدن است . این صفت یعنی با قیغه برنده . برکزرز تیغه هایی هم می پوشند تا کار ساز تر باشد . اما چون در پاره ۷ از فرکرد چهاردهم و نندیداد سخن از برافروختن آتش و هیزم است ، واژه « ود Vada ، بمعنی تبر مناسب تر است .

گذشته از ودر و دارو Dâru که در گفتار « نیزه » یاد کردیم و گفتیم آن هم باید يك گونه کرز باشد ، در اوستا دو گونه کرز دیگر یاد گردیده ، یکی از آنها کرسی بوده از برای کوبیدن و دیگری کرسی بوده از برای انداختن ، نخستین وزر Vazra و در گزارش پهلوی اوستا وزر Vazr شده و در سانسکریت و جرہ Vajrah آمده است . همین ابزار جنگی را در فارسی کرز گوئیم و مانند بسیاری از واژه های دیگر ، واو به کاف برگشته است و دیگر اینکه حرف « را » بحرف « زا » پیشی گرفته مانند سوخر Suxra و وافر Vafra اوستایی که در فارسی سرخ و برف شده است .

این جنگ ابزار کوبیدنی در اوستا بسیار بکار رفته : هر مزدیشت پاره ۱۸ - خورشیدیشت پاره ۵ - مهریشت پاره ۴ و پاره ۹۶ و پاره ۱۳۲ - فروردین یشت پاره ۷۲ - و نندیداد فرکرد ۴ پاره ۹ - باز فرکرد ۱۸ و نندیداد در بارهای ۳ و ۳۳ و ۳۶ . کرز دیگری که می انداختند ، گدا Gadha ، خوانده شده و در گزارش پهلوی (زند) به گد Gadha گردانیده شده است . در سانسکریت گدا Gadâ آمده است . چون این واژه در زبان فارسی بجای نهانده ، بناچار آ نرا هم باید کرز بخوانیم . آنچنانکه در فارسی باستان که یاد کردیم ، در سنگنیشته ها ، منشیان ارشتی بر Arshti - bara آمده ، در اوستا نیز گدور Gadha - vara آمده و این صفت در گزارش پهلوی اوستا گدور Gadhvar شده و در توضیح هم افزوده گردیده :

کوش کار به گد ویش کرت Kush kâr pa gadh vesh kart
کسی که پیکار با کرز بیش کرد .

همین صفت در سانسکریت و جرابرت Vajra-bhrt آمده. گذر در یسنا
۹ پاره ۱۰ و در فروردین یشت پاره ۶۱ و پاره ۱۳۶ - صفت آورده شده از برای
یل نامور گرشاسپ و از اوسخن خواهیم داشت .

در جاهایی که در اوستا از گدنا Gadhâ یاد شده : مهر یشت پاره ۱۰۱ و
پاره ۱۳۱ - شك نیست که این دو زین ابزار با هم تفاوتی داشته و بخوبی از
هم دیگر باز شناخته شده، زیرا در مهر یشت پاره ۱۳۱ آمده که در گردونه Vasha
مهر هزار گدنا Gadhâ نباشته شده و در پاره ۱۳۲ گفته شده، يك وزر Vazra
در آن نهاده شده .

در میان یلان ایران چندین بار در اوستا از گرشاسپ که یکی از دلاوران
خاندان سام است، نام برده شده و همواره با همین صفت و صفت کیسور (کیسو -
فرو هشته) یاد گردیده است . در فروردین یشت پاره ۶۱ آمده:

«فروردهای نیک توانای یاکان را می ستاییم که نه و نود و نهصد و نه هزار
و نه بار ده هزار (۹۹۹۹۹) از آنان پیکر سام گرشاسپ کیسور و گرزور را
پاسبانی کنند».

باز در پاره ۱۳۶ همان فروردین آمده : «فروردنیک سام گرشاسپ کیسور
و گرزور را می ستاییم تا اینکه بتوانیم در برابر دشمن ستر بازو، در آنجایی که
لشکرش در سنگر فراخ، درفش کشوده و بادرفش برافراشته و بادرفش خونین،
به نبرد برخاسته، پایداری کنیم».

از گرشاسپ یل نامور خاندان سام در اوستا و در بسیاری از نامه های پهلوی
یاد گردیده و از جاودانیان بشمار است. اودردشتی از سرزمین سیستان بخواب
کران فرورفته و هزاران فروردهای پارسای نیاکان به پاسبانی پیکر او گماشته اند
تا از گردن اهریمن بر کنار ماند . آنگاه که سرشیانت (موجود مزدیسنا) ظهور
کند و از دهاک (ضحاک) که بجای دجال است از زندان کوه دماوند زنجیر
بکشد اهورامزدا يك خود نریوسنگ (نرسی) را بدشت سیستان فرستد و

یگر بخواب رفته را بیدار کند و گوید دیگر خواب روا نیست، دشمن دیرین، ازدهاک دیگر باره بویرائی ایران برخاست. گرشاسپ با گرز کران خود بنبرد شتابد و ضحاک را بکشد.

در همین گفتار درجایی که از گرز کاوسار فریدون سخن خواهیم داشت، باز از ازدهاک (ضحاک) یاد خواهیم کرد. گفتیم دارو Dâru یا درو Dru باید گرزى باشد که از چوب ساخته شده باشد زیرا همین واژه در اوستا و در بهاسکریت بمعنی «برخت و چوب است و در فارسی، واژه «دار» بهمین معنی است. صفتی که با همین واژه ساخته شده در اوستا بسیار دیده میشود و شبیه بجای نمیکند که درو Dru هم يك گونه گرزى است از چوب. این صفت مرکب درشی دور Darshi-dru میباشد.

سروش که یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست همیشه با همین صفت خوانده شده، چنانکه در یسنا ۳ پاره ۲۰ و یسنا ۴ پاره ۲۳ و فرگرد ۱۸ و ندیداد پاره ۱۴ و در سیروزه کوچک پاره ۱۷ و در فروردین یشت پاره ۹۹ و پاره ۱۰۶.

برای اینکه سخن دراز نکردد بیادآوری پاره ۲۰ از یسنا ۳ پسندیده میکنیم: «سروش پاک دلیر فرمانبردار اهورایی را که از گرز سخت برخوردار است، بنام خوانده، میستائیم.»

همچنین کی گشتاسپ دوست و پشتیبان زرتشت، دارنده همین گرز نیرومند خوانده شده. در فروردین یشت پاره ۹۹ آمده: «فرورد پارسای کی گشتاسپ را میستائیم، آن مرد دلیر و از آیین برخوردار را، کسی که با گرز نیرومند (درشی درو) خود از برای دین راستی، راه آزاد جست و کسی که با بازوی توانای خویش پشت و پناه دین اهورایی زرتشت گردید.» باز در پاره ۱۰۶ همان فروردین یشت یکی از پارسایان بنام کرسن Karsana یاد گردیده و او نیز از گرز شکفت انگیز (درشی درو) برخوردار است.

نخستین جزء این صفت که درشی Darshi باشد خود جداگانه در اوستا چندین بار بکار رفته و بمعنی تند و سخت و چالاک و گستاخ است و در پارسی باستان نیز، آنچنان که در سنگنیشته بهستان (بیستون) آمده بمعنی گستاخ و پردل است. صفت «درشی درو» در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به «شکفت زین Shkft-Zen» یعنی ابزار جنگی سخت و نیرومند یا سلاح شکفت انگیز.

در آیین مزدیسنا، مهر که پاسبان پیمان و در پهنه کارزار پشتیبان جنگاوران است، بیش از ایزدان دیگر، بزین ابزارهای گوناگون آراسته است، بویژه ابزار برگزیده او گرز است و از هر دو گونه گرز که یاد کردیم بهره ور است و گرزهای این ایزد که پاسبان ایران زمین بوده، در مهر یشت که در ستایش اوست و چکامه بسیار دلکش و پرشوری است، بسیار شاعرانه و مردانه یاد گردیده است.

در پارهای ۹۵ - ۹۳ آمده: «مهر پس از فرو رفتن خورشید، زمین فراخناک را درنوردد. دو کرانه این زمین پهناور را پسوده، هر آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد. گرژی (وزر Vazra) بدست دارد که با صد و بندو گره (Sata-Fshana) و صد تیغه (Sato-Dârâ) میباشد. آن را بسوی مردان (پیمان شکنان) فرود آورد [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار (Zaena) و پیروزمندترین زین ابزار است».

در مهریشت پاره ۱۰۱ آمده: «مهر پاک با یک زنش (زخم) گرز (گذا) اسب و مرد را با هم برافکند (Aspa.vira.gan)».

در مهریشت پاره ۱۳۱ آمده: «در گردونه مهریک هزار گرز (گذا) آهنین خوبه ساخته شده، انباشته است که بتندی اندیشه [آدمی] پیران و بتندی اندیشه، بسر دیوها (دیویرستان) فرود آید».

در مهریشت پاره ۱۳۲ آمده: «در گردونه مهریک گرز (Vazra) زیبایی سبک پرتاب نهاده شده که صد بندو گره و صد تیغه دارد، آن را بسوی مردان

فرود آورد. [گیزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که بتندی اندیشه‌پران و بتندی اندیشه‌بسر دیوها (دیوپرستان) فرود آید. پس از یاد کردن گرزهای گروهی از ایزدان و چندتن از یلان و ناموران اینك رسیدیم بگیزی که در داستان و در ادبیات ما گرز کاوسر خوانده شده: این گرز را آهنگران هنرور بفرمان فریدون (آفریدون) بیاد گاوی که او را شیر داده بود، ساختند.

این داستان در شاهنامه چنین آمده: ضحاک (آژی دهاک) در خواب دید که سه مرد جنگی بدوروی نموده، کهتر آن سه مرد که گرز کاوسر داشت، یالهنک بگردن وی انداخته او را بکوه دماوند کشید. ضحاک هراسان از خواب بیدار شد، گزارش این خواب را از اخترشناسان و موبدان خواست. بدو گفتند، فریدون نامی که هنوز زاییده نشده ترا براندازد و خود بشاهی رسد. زند برسرت گرز کاوسر بگیرت زار و به بندت خوار روزبانان در جست و جوی چنین کودی بودند. چون فریدون از مادر بزاد، مادرش او را از بیم ضحاک به نگهبان مرغزاری سپرد. در آنجا گاوی درهنگام سه سال بفریدون شیرداد:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاوان و رابترین پایه بود^۱
 در این میان آبتین پدر فریدون گرفتار گماشتگان ضحاک شد و مغز سرش بخورد آن دو ماری که از دودش ضحاک رسته بودند، رفت. روزبانان ضحاک آگاه شدند که نوزاد فریدون در مرغزاری پنهان است. پیش از آن که آنان بآنجا رسند، فرانك مادر فریدون فرزندان را از آنجا برگرفته، در البرز کوه بمرد پارسایی سپرد. چون روزبانان ضحاک بمرغزار رسیدند و کودک را نیافتند گاو برمایه را کشتند و آنچه در آنجا یافتند از خانه و کاشانه همرا سوختند.

(۱) گاوی که فریدون را شیرداد، برمایون نیز خوانده شده:

ماده گاوان پادشاه هر يك	شاه پرور بود چو برمایون
مهرگان آمد چش ملك افریدونا	آن کی گاو نكو بودش برمایونا
	دقیقی

آنکه که فریدون هجده ساله شد، بدیدار مادر شتافت و از تخم و نژاد و خاندان خود پرسید، مادر آنه رفته بود بدو گفت . فریدون بر آن شده که از ضحاک کین بستاند . ضحاک که همیشه بنام فریدون در بیم و هراس بود روزی در بارگاه خود مردم را از هر کشوری گرد آورد تا دادخواهی کنند و گواهی دهند که بکسی بیداد و ستمی نرفت. در میان آن گروه ، مرد آهنگری بنام کلوه بدادخواهی برخاست و گفت هر چند شاه هفت کشوری ، چرا باید مغز سرپرست بخورد دوما را نت یروود این بگفت و از آن بارگاه باپسرش روی بر تافت .

از آن چرم کا هنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای
همان کلوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست کرد
کلوه با درفش برافراشته پی فریدون رفت .

بیامد بدرگاه سالار نو بدیدنش آنجا و برخاست غو
چون آن پوست بر نیزه بردید کی بنیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را بدیبای روم ز گوهر برو پیکراز زر بوم
فریدون آهنک جنگ ضحاک کرد . پیش از آنکه بجنگ برود به دو
برادر کهنتر خود ، کیانوش و پرمایه فرمود :

بیارید داننده آهنگران یکی گرز فرمود باید گران
پس از آمدن آهنگران :

جهانجوی پرکار بگرفت زود وزان گرز پیکر بدیشان نمود
نکاری نگارید برخاک پیش همیدون بسان سر گاو میش
بر آن دست بردند آهنگران چو شد ساخته کار گرز گران
بپیش جهانجوی بردند گرز فروزان بگردار خورشید برز

فریدون با چنین درفش و گرزى به پیکار ضحاک شتافت و میگفت :
سرش را بدین گرز کاو چهر بگویم نه بخشایش آرم نه مهر

پس از آن که بضاحك دست یافت:

بر آن كرزۀ گاوسر دست برد بزد بر سرش ترگ بشكست خورد

خواست او را بكشد اما:

بیامد سروش خجسته دمان مزن گفت کورا نیامد زمان

بکوه اندرون به بود بند او نیاید برش خویش و پیوند او

فریدون نیز چنین کرد و او را در کوه دماوند بزدان افکند. در آیین مزدیسنا نیز آمده که اژی دهاک تاروز ظهور سوشیانت در بند خواهد بود. آنگاه که زنجیر بگسلد و بویرائی دست یازد، یل نامور گرشاسپ با گرز گران خود آن ناپاک را نابود کند.

كرزۀ گاوسر (= گاوسار) - كرزۀ كاوچهر - كرزۀ كاوروی - كرزۀ گاو رنگ که در شاهنامه بسیار بکار رفته و همه گویند کان پیشین مانیز بکار برده اند، همان گریزی است که آفریدون بیاد گاوبرمایه که او را شیرداد و بجای دایه وی بود، ساخته شده بود.

بجاست یاد آورشویم درفش کاویان، درواستا (یسنا ۱۰ پارۀ ۱۴) نیز یاد گردیده و دگاش درفش، *Gāush - drafsha* خوانده شده است. این درفش که اختر کاویان هم خوانده شده با آن آغازداستانی خود، در کارنامه ایران نام و نشانی دارد. تا این درفش برافراشته بود، ایران هماره در کارزارها پیروزمند بود و مایۀ دلگرمی جنگاوران بود.

پس از سرنگون شدن درفش خجسته کاویان، زین ابزارها نیز از جوش و خروش افتاد. چکاچاك كرز و شمشیر و آوا و بانك كوس و كرنا و شیۀ اسبان، به-هلهله پا برهنگان مبدل گشت. درفش کاویان که در جنگ قادسیه بر پشت پیل سپید کوه پیکری برافراشته بود، پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمزد، بگفته ثعالبی بدست عربی از قبیلۀ نضع افتاد^۱. طبری در سخن از آفریدون گوید: «آفریدون بهر جنگ بزرگ که رفتی آن علم ببردی و ظفر یافتی

(۱) نكاه كنيد به نرد اعباد ملوك فارس ثعالی باهتمام و تنبیر ك چاپ پاریس م ۳۷-۳۹

واز پس اوبدست ملوك عجم همی آمد و هر کسی چیزی بدان همی کردند از کوهر و یاقوت تا چندان چیز در آن کردند که پوست ناپدید شد تا بوقت یزدجرد شهریار آخر ملوك عجم و آنرا درفش کاویان نام کردند و معنی درفش بپهلوی علم باشد و چیزی تابان را درفشان خوانند زیرا که هرگاه آنرا باز گشادندی آن کوهرها فروزیدن گرفتگی چون مسلمانان خزینه ملوك عجم غارت کردند آن درفش پیش عمر بن الخطاب بماند پس بفرمود تا آن کوهرها بگشادند و آن پوست را بسوختند»^۱

این بود سر انجام درفشی که در زیر سایه آن، جنگ ابزارهای فولادین ایران میدرخشید. اما گرز «گاوسار» : در میان پارسیان هند رسم است، در روزی که موبدزاده جوانی میخواهد کار موبدی خود را آغاز کند، پس از بجای آوردن آیینی که «نابر» Nabar خوانده میشود به «دهر» (آتشکده) درآمده، گرز کوچک گاوسار در دست راست دارد و در آنجا برخی از بخشهای اوستا را خوانده، بستایش و نیایش می پردازد.^۲

در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همه بمعنی گرز است و گویندگان پیشین ما آنها را بکار برده اند، از آنهاست کویال - کویال - لخت - لت - سرپاس - دپوس - يك زخم - میل.

در فرهنگهای اسدی و صحاح الفرس و جهانگیری و رشیدی و سروری و برهان قاطع و معیار جمالی و غیاث اللغات آمده کویال = کویال، لخت آهین بود یا گرز باشد.

که پای آورد زخم کویال من فراند کسی نیزه بریال من^۳

۱- بلعمی، ترجمه تاریخ طبری باهتمام د کتر محمد جواد مشکور چاپ تهران ۱۳۳۷ س ۲۹-۳۰

۲- Religious Ceremonie by J. Modi Bombay 1922 p. 204

۳- دولت اسدی و صحاح الفرس و در بسیاری از شاهنامه ها آمده پای آورد زخم کویال من درست این است : که پای آورد .. آنچنانکه دو چاپ مسکو آمده است .

چنین مینماید که واژه کویال با دو کوه یار، یکی باشد . کوه یار در فرهنگهای یاد گردیده و بمعنی یار و لفتی از کوه گرفته شده و در نظم و نثر هم بکار رفته است . آنچنان که بقیه در صفحه مقابل

خداوند کوپال و شمشیر و خود
برون تاخت باتیغ و کوپال و کبر
فردوسی

وزو باد بر سام نیرم درود
زگردان خاور سواری چو ابر

لخت ، کرز باشد و یا پاره از چیری .

باد دستش قوی و از دستش
دشمنش لخت لخت گشته بلخت
انوری

بلخت در شکند آرزو بسکاسه سر
که هر که لختی از آن خورد سیر گشت از جان
کمال اسمعیل

این دو شعر هر دو معنی لخت را دربردارد.

لت ، لخت باشد .

ریشتم زدر خنده و سبلمت زدر تیز
کردن زدر سیلی و پهلوزد رات
لبیعی

میدانیم در زبانهای پیشین ایران چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبود، بسیاری از واژه‌های بالام فارسی را که بتوانیم معادل آنها را در زبانهای باستانی باز شناسیم می‌بینیم با «راء» بوده . در پس از واژه‌های زبان کنونی ما را لام بهمینگر می‌دل میشود چون دروند و الوند ، کرفس و کلفس ، سوار و سرفال و جز اینها . در یک رشته الواژه‌های فارسی‌دهاء در آخر کلمه می‌افتد بویژه در گویشهای گوناگون ایران از آنهاست کیلکی ، در فارسی ادبی هم اینگونه واژه بسیار است چون یاده و یار ، گاه و گاه ، یادشاه و یادشاه ، گیاه و گیاه ، غروه و غرو و جز اینها . بنابراین اگر کوه یار کوپال شده باشد ، ایرادی ندارد . از اینکه کوپال بمعنی گرز گرفته شده ، ناگزیر معنی مجازی واژه است . همچنین است لخت که بمعنی یاده‌ای از چیز بزرگتر است . لخته و لختک با کاف ، تصغیر بمعنی یاده کوچک در شاهنامه چندین بار بکار رفته است . لخت نیز بمعنی مجازی ، گرز خوانده شده است . کرز همیشه کران و سنگین تریف میشود تا بجائی که یاده‌ای از کوه گردیده و بهیئت شکوهنده کوپال در آمده است گویا واژه لت همان لخت باشد که حرف «خاء» از آن افتاده است ، یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
همی تابده اندر میان گروه (فردوسی)
بگفته‌ادی شیر دالت ، الفاس العظيمة مرعب لت و به ضم تاء لت ، تبر بزرگ ، مرعب اسدالت .

زلفت مثال ثعبان در قتل آدمیست دشمن بغضته است به بیرون زدرد لت

عسجدی

ز تازیانه خشمش اشارتی کافیست بر زم خصم چه حاجت و راه نیزه ولت

شمس فخری

سریاس ، لختی باشد که جنگیان دارند. آلت حرب است و بمعنی پاسبان هم آمده ؛ سریاش باشین نیز بمعنی گرز گران است و بمرئی عمود خوانند .
تغییر سین و شین بهم دیگر در فارسی بسیار دیده میشود. سریاش باید از مصدر پاشیدن یعنی از هم پاشیدن و پیریشان کردن باشد و این یادآور واژه زبان فرانسه است که گرز را سرشکن (Masse = Casse-tête) هم خوانند .

دل سر کشان پر زوسوایی بود همه گوی بر بانگ سریاس بود

فردوسی

تو چگونه رهی ز دست اجل بر سر تو همی زند سر یاس

عنصری

دبوس ، این واژه در بسیاری از فرهنگها ، فارسی دانسته شده و بمعنی گرز گرفته شده . دبوس با تشدید و باء معرب آن یاد گردیده است و جمع آن دبایسی است . نگارنده آن را در معرب جوالیقی و جمهرة اللغة ابن درید و در چند کتاب دیگر در این زمینه نیافتم جز اینکه ادی شیر در کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة گوید : الدبوس معرب فارسی است .^۱

در زبان عامیان ماده تیوز ، بمعنی گرز است . چیزی که ایرانی بودن این واژه را میرساند این است که در ایران زمین بزرگ در ماوراءالنهر ، میان سمرقند و بخارا جایی بنام دبوسی یا دبوسیه یاد گردیده است .

در این خرداد به واسطه خبری و یاقوت و در حدود العالم باین دژ بر میخوریم .
یاقوت در معجم البلدان گوید : «دبوسیه بلید من اعمال الصفد من ماوراء النهر ،

(۱) ادی شیردیس اسفهای کلدانی دانشمندی بود از بین النهرین که دوماه اوت ۱۹۱۵

گشته شد.

عبارت فارسی حدود العالم این است: «کرمیه، دبوسی، ربنجن، شهر کهای اند
اندرسفد براه سمرقند . . .»

واژه دبوس در گفتار پیشینیان ما بکاررفته :

ززخم دبوس تو کسوه بلند شود خاك نعل سرافشان سمند

فردوسی

چون زندبر مهره شیران دبوس شصت من چون زندبر کردن کردان عمود گاوسار

منوچهری

عربهای بدوی عراق و سوریه دبوس دسته کوتاهی که سرش بقیرانده
وسخت است، دارند و آن راه واحد يموت، نیز خوانند. این نام گویاست که
آن گرز به يك زنش و زخم میکشد و میمیراند و نیازی بفرود آوردن زنش دوم
نیست. واحد يموت بخوبی یاد آور گرز به يك زخم، سام است. این گرز جان ستایی
است از آن سام، آنچنانکه گاوسار از آن فریدون بود. در داستان آمدن سام
بنزد منوچهر در شاهنامه آمده :

چو بر خاست زان لشکر کشن کرد رخ نامداران ما کشت زرد

همین گرز يك زخم برداشتم سپه راهمان جای بگذاشتم.

پس از دو شعر دیگر آمده :

چو بشنید کرکوی آوازم همان زخم کوپال سرباز من^۱

باز در داستان کاوس آمده :

می و گرز و يك زخم و میدان جنگ نیامد جز از تو کسی را بچنگ

در پایان گفتار گرز باید گفته شود که واژه میل هم بمعنی گرز گرفته شده
است. میل از زبان یونانی بزبان فارسی درآمده است. در زورخانه میل که
یکی از ابزارهای ورزشکاران است. چیزی جز گرز نیست. میل Mil در زبان
فروانسه گرز است که ورزشکاران بکاربرند.

همچنین کباده، ابزاری دیگر ورزشکاران، همان کمان دیرین است، در
فرهنگهای فارسی نیز واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است.

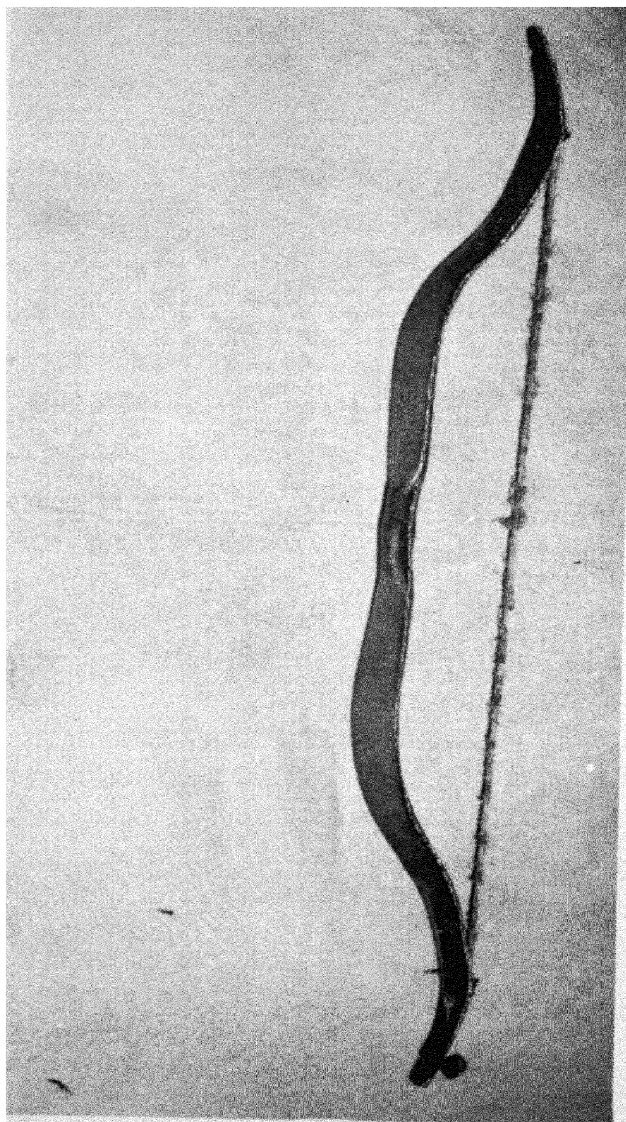
(۱) در شاهنامه چاپ تهران، بروغیم جلد دوم ص ۴۲۱ چنین تصحیح شده: «همان
زخم کوپال سرباز من» و این درست نیست باید سربال باشد.

کمان در اوستا ثنور یا ثنون $\text{Thanvan} = \text{Thanvar}$ خوانده شده است .
چند واژه در اوستا داریم که بدو هیئت آمده از آنهاست همین ثنور و
کرشور Karshvar که کروشون Karshvan هم آمده و در فارسی کشور گوئیم .
زفر Zafar و هیئت دیگرش زفن Zafan و در فارسی زفر شده بمعنی دهان یا
پوزه، نس و جزاینها .

ثنورقی Thanvareti هم صورت دیگری از این واژه و بمعنی کمان در اوستا
چندین بار یاد گردیده است . ثنج Thanj که در اوستا جدا گانه بسیار بکار
رفته ، بنیاد این واژه است و بمعنی کشیدن است، چون کشیدن اسب گردونه
را (مهر یشت پاره ۱۳۶ ، ارت یشت پاره ۱۲) ، شمشیر یا کارد از نیام
کشیدن (فروردین یشت پاره ۴۵) همین واژه است که با جزء فرهنگن « ا » ،
آهنجیدن و با جزء « فرا » ، که آنهم پرفیکسی است ، در فارسی واژه های
فرهختن و فرهنگیدن و فرهنگن بجای مانده است . فرهنگ و فرهنگته
(ادب یافته و تربیت شده) از همین ریشه و بنیاد است ، آنچنان که از Educo
که در لاتین بمعنی کشیدن است واژه Educatio در آمده است .

توآن ابری که ناساید شب و روز ز باریدن چنان چون از کمان تیر
دقیقی

چون کمان بی تیر بکار ناید و نه تیر بی کمان . اینك چند پاره از اوستا
را که کمان و تیر و زه کمان یاد شده بر می شمیریم .



کمان

تیر (ایشو Ishu) خوانده شده و بیشتر از کمان یاد گردیده. (هرمز دیشت پاره ۱۸)

در اینجا تیر (ایشو) با چند جنگ ابزار دیگر چون اکو Akavo و چکش و کارد و کرز و سنگ فلاخن باهم آمده و گفته شده هر که نامهای خداوند را از برخواند، هیچیک از این ساز و برگ جنگ بدو کار ساز نباشد. (مهر یشت پاره ۱۰۲)

مهر براسب اسفید نشسته، نیزه تیز (تیزی Tizi) بلند چوبه برگرفته و از تیر و درزن، برخوردار است، (مهر یشت پاره ۳۹)

تیرهای به پرتی به پرتی برنشانده دشمنان بآماج نرسد هر چند که از زه (جیا Jya) ۱ خوب و چست پرواز گیرد، اگر مهر از آنان آزرده باشد.

در مهر یشت پارهای ۲۴ و ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و وندیداد فر کرد ۴ پاره ۲۹ و فر کرد ۹ پاره ۴۶ و فر کرد ۱۷ پاره ۹ نیز تیر یاد گردیده است.

در مهر یشت پاره ۱۲۸ آمده: «در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده»

(۱) زه، جیا Jya در سانسکریت نیز جیا معرب آن ذیق آنرا نیز چله خوانند و آن ریمانی تابیده شده از روده یا نخ ابریشم و جزاینها، واژه دیگری که به زه گوزن گردانیده شده در متن سناور Snavar آمده و در سانسکریت هم سناون Snavan گویند بجای گوزن در متن Gavasna آمده و آن باید جانوری باشد که از رگ و پی آن ویا از پوست و روده آن زه کمان ساخته میشد و این یادآور این شمشیرنامه است:

چو سنفارش آمد به پهنای گوش	ز چرم گوزنان برآمد خروش
بمالید چایی کمان را بدست	بچرم گوزن اندر آورد شست

که زه آن از زه گوزن میباشد، نهاده شده. « در مهریشت یاره ۱۲۹ آمده: « در کردونه مهر هزار تیر به پر کرکس در نشانده زرین سوفار که با چنگک استخوانی آراسته است، نهاده شده، بسا چوبه آنها آهنین است و به تندی اندیشه آدمی یران بسردیوها (بیروان خدایان پیش) فرود آید.^۱»

درفر کرد ۱۴ و ندیداد پاره ۹، در آنجایی که از برای توژشن گناهی، باید دوازده جنگ ابرار، بجنگاوران داد گوید: « پنجم، کمان دان باتر کشی Akana که سی تیر آهنین ناوک دربر دارد^۲ کماندان در فارسی نیز کمان، چوله خوانده شده:

ز بهر جنگ دشمن دست نابرده بزه گردد

غلامان ترا هزمان کمان اندر کمانچوله

فرخی

آنچنانکه دیده میشود در اوستا از ابرار های جنگی بسیار شاعرانه سخن رفته و مانند چکامه های رزمی از آنها نام برده و بویژه از کمان و تیر و آنچه از آنهاست یاد گردیده است.

در هر جایی از اوستا که واژه ثنوریائون آمده در گزارش گ-ردانیده شده به سنور Sanvar و در توضیح افزوده شده: کمان. در همه نوشتهای پهلوی این جنگ ابرار کمان خوانده شده. واژه سنور همان واژه اوستایی است (th) اوستایی در پهلوی و پارسی «سین» یا «ها» یا «ئا» میشود چون

(۱) به پر کرکس در نشانده: کهر کس یرن Kahrkasa - Parana :

تھمتن به بند کمر برد چنگ گزین کردیک چوبه تیر خدنگ

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پیر عقاب

سوفار = سوفال، دهان تیر باشد و آن جایی است از تیر که چله = زه کمان در آن بند

کنند. در متن اوستایی بجای آن زفر Zafar آمده، واژه ای که در فارسی نیز زفر گوئیم و بمعنی دهان یا نس و پوزه است چنگک استخوانی: سروی - ستی Srvī - sti.

(۲) کمان دان زئنو: Zaenu، آهنین ناوک: ایواغر ayo - aghra در گزارش

پهلوی اوستا (زند) اسنین سر Asenen Sar آهنین سر.

در تاریخ طبری هم آمده که در هر نیام دو کمان با زه و سی چوبه تیر باید باشد:

«جبة فیها قوسان بوتریها و تلثین نشابة»

(۳)

پوثر Puthra پسر، میثر، Mithra مهر، توخش Thvaxsh تخشیدن = کوشیدن
 واژه تیر در فارسی از تیکر Tigra پارسی باستان است که در اوستا تیر،
 Tighra میباشد و این نباید مشتبه شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام
 سیزدهمین روز از ماه که تیر خوانده میشود. این تیر از نام فرشته باران است
 که تیشتریه Tishtrya نامیده میشود. او یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست،
 او فرشته پاسبان باران است، ماه و روز تیر بنگهبانی او سپرده شده است. جشن
 تیرگان یکی از جشنهای بزرگ ایران باستان بوده و هنوز هم در «سنگسر»
 در روز سیزدهم تیرماه، جشن (گوشه Gusha) با آیین ویژه‌ای گرفته میشود.
 در اوستا یکی از یشت‌های بسیار دلکش بنام این ایزد است و تیر یشت
 خوانده میشود. درین یشت که خود چکامه شیوایی است، از نبرد ایزد باران
 با دیو خشکی (اپوش Apausha) بسیار شاعرانه سخن رفته است.
 تیشتر = تیر در اوستا نیز ستاره باران است و آن شرای یمانی است که
 در لاتین سیریوس Sarius (در یونانی Seiriu) خوانده میشود.

بگفته نامه پهلوی بندهش (فرگرد ۷) در زد و خورد ایزد باران با هماوردان
 نابکار چون دیوسپنچکر Spinckor و دیوایوش، آتش (وازیشته Vazishta
 آذرخش، برق مقصود است) از گرز تیشتر شراره بر کشد و ازین زخم گران
 خروشی از نهاد سپنچکر برآید و جان بسپرد. این خروش همان تندر (رعد)
 است که هنوز هم پیش از بارندگی شنیده میشود. پس از پیروزی تیشتر باران
 فروبارد و کشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته از اینکه فرشته بخشایش
 باران در فارسی تیر است، نام تیشتر هم در ادبیات مابجای مانده، اما بغلط بستر
 یاد گردیده است. در لغت فرس اسدی و صحاح الفرس آمده: «بشتر نام میکائیل
 است.» دقتی گوید:

بشتر را خوانمت شرك است او چو توکی بود به گاه عطا
 در مجمع الفرس سروری يك بار در باب الباء آمده:
 «بشتر نام حضرت میکائیل است.» مثالش شاعر گوید:
 گرچه بشتر را عطا باران بود مرتوا در و گهر باشد عطا

(این شاعر نیز دقیقی است) كذافي التحفه. اما ابو حفص سغدی بیشتر را بمعنی ابر آورده و همین بیت مرقوم را با استشهاد آورده. دگر باره سروری در باب التاء آورده: «تیشتر نام حضرت میکائیل باشد و این لغت در باب باء نیز آمده».

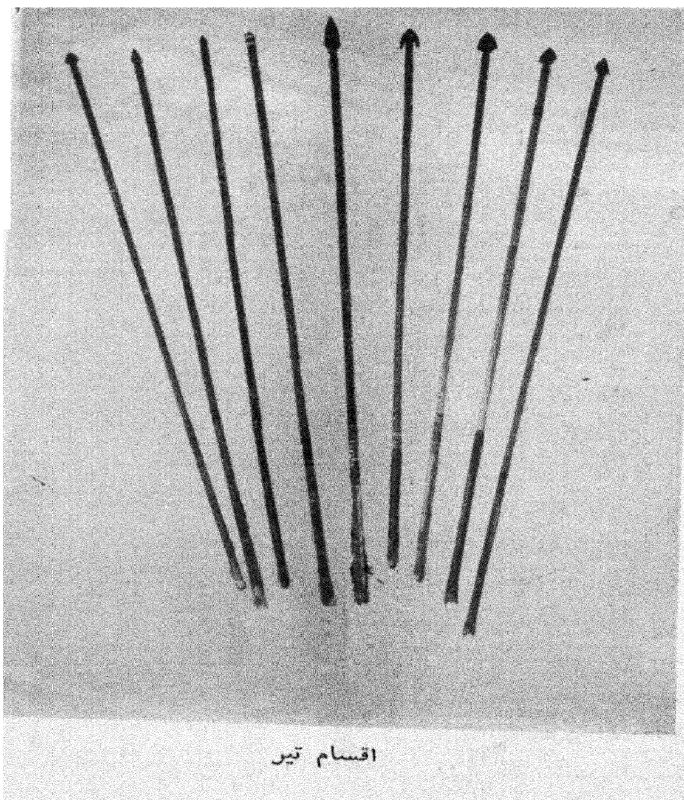
شك نیست که نام فرشته باران باید تشتر باشد و دقیقی هم تیشتر آورده. از آنچه گفته شد نام ماه وروز تیر باوازه تیر که یکی از ابزار های جنگی است پیوستگی و خویشی ندارد. تیری که سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد.

تیر آرش کمانگیر آنچنانکه کرز آفریدون در داستانهای مادرخور یادآوری است، این يك با کرز خود ایران را از ستم اژدها، شهریار بیگانه برهاند و آن دیگر با تیر خود تورانیان را از سرزمین ایران براند.

در تیر یشت دوبار از تیشتر یاد شده: دربارهٔ آمده: «تیشتر ستارهٔ را بومند و فرهمند را میستاییم که تند بسوی دریای فراخکرت (دریای گرگان = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هوا پران که آرش بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث Airyoxshutha بسوی کوه خوانونت Xvanvant انداخت».

باز در پارهای ۳۷-۳۸ آمده: «تیشتر ستارهٔ را بومند و فرهمند را میستاییم که چست بدان سوی گراید و چست بدان سوی شتابد، تند و تیز بسوی دریای فراخکرت تازد، مانند آن تیر در هوا پران که آرش، بهترین تیر انداز آریائی از کوه ائیریوخشوث بسوی کوه خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا بآن تیر جان بدمید، امشاسپندان و مهر از برای آن راه آماده ساخته و از پی آن اشی (Ashi فرشتهٔ توانگری) نیک و بزرگوار و یارندی (Parendi فرشتهٔ بخشایش و گشایش) بگردونهٔ سبک و چست برآمده، از پی آن روان شدند تا اینکه آن تیر بکوه خوانونت فرود آمد».

این داستان بسیار شورانگیز و خوبی میرساند که تا بجه اندازه ایرانیان به میهن خود دلبستگی داشتند. این داستان را که در اوستا فقط بآن اشاره شده طبری در تاریخ الامم - بلعمی و ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس و



اقسام تیر

دینوری در اخبار الطول و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و مجمل التواریخ و گروهی از نویسندگان دیگر و ابن الاثیر نقل کرده اند .

همچنین در ادبیات تیر آرش جای خود را باز کرده ، در همه جا از آن سخن رفته است . فخرالدین کرکافی در داستان ویس و رامین گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر	که از ساری بمرو انداخت يك تیر
تو اندازی بجان من ز گوراب ^۱	همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
ترازید نه آرش را سوار	که صد فرسنگ بگذشتی ز ساری

باز فخر کرکافی گوید :

شتابان تر براه از تیر آرش	دو چشم از کین دل کرده چو آتش
---------------------------	------------------------------

باز گوید :

ز رخ بر هر دلی بارنده آتش	چنان کز نوک غمزه تیر آرش
---------------------------	--------------------------

خسروی گوید :

چون کار بقبل و بند تقدیر افتد	از جیب فلک کلید تدبیر افتد
آرش کهرم ولی چو بر گردد بخت	در مهر که پیکان و پراز تیر افتد

این داستان را آنچنان که در آثار الباقیه آمده ترجمه اش را در اینجا می آوریم .
ابوریحان در آثار الباقیه درباره جشن تیرگان چنین گوید :

و آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهر را در تبرستان ببنگنا انداخت بر آن شدند که مرز ایران با پرش تیری شناخته شود . درین هنگام فرشته نکهبان زمین پسندارمذ خود را بنمود و گفت تیر و کمانی آنچنان که در اوستا آمده بسازند . پس از آن آرش را که مرد آزاده ودانا و دیندار بود برای انداختن آن تیر بیاورند . آرش برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم به تنم بنگرید مرا زخمی و ناخوشی نیست اما میدانم پس از رها کردن تیر یاره یاره شده ، فدای شما خواهم گردید . آنگاه بنیروی خداداد ، تیر از چله کمان رها کرد و هماندم جان سپرد . خداوند بفرشته باد فرمود تا تیر را نکهبانی کند تا ز کوه رویان بدورترین جایی در خراسان زمین (مشرق)

۱- گوراب = جوراب جامی است در دوازده فرسنگی جنوب همدان .

فرود آورد. آن تیر در فرغانه به بن درخت کردکان که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود بنشست و همانجا مرزا ایران و توران گردید. گویند از آنجایی که تیر پرتاب شد و تا بآننجایی که فرونشست، هزار فرسنگ است. در چنین روزی بود که جشن مهرگان گرفتند.

بروایت دیگر این جنگ میان ایران و توران در روز کارنوذر و افراسیاب در گرفت و سازش میان این دو گروه در روز گاززو (زاب) بوده. آنچه درین باره در تاریخ ثعالبی آمده و ما آنرا کوتاه میگیریم این است:

« پس از مرگ منوچهر افراسیاب آهنگ ایران کرد و این در روز کارنوذر پسر منوچهر بود. لشکر افراسیاب به تبرستان رسید. نوذر در آنجا با گروهی از سران سپاهش گرفتار و کشته شدند. بزرگان ایران زو پسر تهماسب را که از خاندان فریدون بود بشاهی برداشتند. آنکاه بمیانجی پیکها از افراسیاب سازش و آشتی درخواستند و بر آن شدند که لشکر توران باندازه یرش تیری از خاک ایران دور شود. آرش کمانگیر را برای اینکار برگزیدند. تیر او از درخت بیشه ویژه ای برگزیده شده بود و بر آن از بال شاهینی بود از کوهستان ویژه ای و پیکان آن تیر هم از کان ویژه ای ساخته شده بود.

زندگی این تیر انداز بی پایان رسید، بود اما خداوند او را برای چنین روزی نگهداشته بود. او در تبرستان بر زبر کوهی سر بر کشیده برآمد، تیری که خود افراسیاب در آن نشانی گذارده بود، از کمان رها کرد و هماندم جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس پیرواز در آمد. خداوند بفرشته ای فرمود که آن تیر را همراهی کند و بسرزمین خولم در بلخ فرود آورد. آنکاه که تیر فرود آمد، خورشید هم فرو نشست. آن تیر را از خولم بتبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن را با همان نشان خود بدید در شگفت ماند که چگونه این همه راه به پیموده، اما نیاردست از پیمان خود سر بیجد، ناگزیر همانجایی که تیر فرود آمد، مرز ایران و توران گردید.

در یک نامه کوچک پهلوی که « ماه فروردین روز خرداد » خوانده شده در بند ۲۰ آن آمده :

« ماه فروردین روز خرداد ، منوچهر و آرش شپاک تیر ، زمین از افراسیاب تورانی بازستاند . »^۱

آرش در اوستا ارخش Erlxsha خوانده شده ، حرف «خ» در بسیاری از واژه های فارسی پیش از حرف «ش» می افتد چون ارتهخستر و اردشیر ، خسترو شهر ، آخستی و آشتی ، خشپ و شب و جز اینها .

در مجمل التواریخ این تیرانداز ، آرش شیوا تیر خوانده شده است . شیواتیر صفت است یعنی تندتیر . در خود اوستا خشویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشوئو Xshvaeva صفت است که خود جداگانه در اوستا بسیار بکار رفته و بهمین معنی است و در گزارش پهلوی ، شپاک Shèpak شده و در فارسی شیوا = شپا گویم یعنی جست خیزنده و تند رونده چون مار شپاو تیر شیوا .

سر دیوار او پر مار شپا جهان از زخم آنها ناشکیبا
نفر کرگانی

همین مایه اشتباه نویسنده برهان قاطع شده و گوید : « شپا مار افعی را گویند » و باز گوید : « شیو کمان تیرانداز را گویند » و باز آورده : « شیوا بمعنی فصیح و بلیغ باشد » . این سومی را درست یاد کرده . شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند و چست است .
در مجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود .

ابو شکور گوید :

بباید فیلسوفی بخت شپا که باشد در سخن گفتن توانا
گذشته از نوشته های فراوانی که در نشر در دست داریم چه تاریخ و چه داستان ، سخنوران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کرده اند .

بجا بود ازین دلاور تیرانداز که در داستان کرانمایه ما نمونه ای از میهن خواهی یاد گردیده بیش ازین سخن می داشتیم اما باید درین گفتار باین اندازه بسنده کنم . در پایان باید یادآور شوم واژه آرش که بمعنی مغل گرفته

۱- نگاه به یادنامه مکرری ص ۷۴۹

شده و در برهان قاطع و انجمن آرا باز گو شده و از واژه‌های ساختگی کتاب
دساتیر است که هیچ ارزشی ندارد.

در داستان ما تیری که از کمان آرش جست، مایه رستگاری و آزادی
ایران زمین گردید. ایرانیان درسواری و تیراندازی بلند آوازه بودند،
همیشه از چابک سواران و تیراندازان چیردست در نبردها یاد گردیده است.
دومین پادشاه ماد، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریها را از ایران
کوتاه کند، باین امید لشکری آراست و بسوی کشور آشور روی آورد، اما
جنگاوران وی هنوز چندان ورزیده و آزموده نبودند و از ابزارهای خوب
جنگی هم بهره نداشتند؛ ناگزیر نتوانستند در برابر هماوران زبردست
و کار آزموده پایداری کنند. فرورتی در این نبرد در سال ۶۳۳ پیش از میلاد مسیح
بخاک و خون غلتید و گروه انبوهی از جنگاورانش کشته شدند.

هووخستر Huvaxshatra (Kyaxares) پسر فرورتی که از کشور گشایان
نامور ایران و بنیاد گذار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت
که شکست پدرش از کجاست. این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشته
پیروزی یا ایزد جنگ (ورثرغن - Verethroghna = بهرام) خوانده میشد،
کوشید که جنگجویان خود را ورزیده و ترواز ساز و برک جنگی بهتر بر خوردار
کند. پس از چندی با سواران چالاک و کستاخ و کمانداران ورزیده و
نیزه‌وران زبردست آماده کارزار گردید^۱. آشور در سال ۶۱۲ پیش از مسیح از
زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان بر افتاد و پایتخت بزرگ آن نینوا با خاک
یکسان گردید. در روزگار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراختر
گردید، چکاچاک کرز و شمشیر و ترنگاترنگ زه کمان از آوا و خروش نیفتاد
و تیر از پرواز نماند. کزنفون در کورشنامه گوید: «کودکان پارسی از
خرد سالگی کمان کشیدن و نیزه انداختن می‌آموزند و این ورزش تاشانزده
و هفده سالگی پایاست»^۲.

1-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3

از برای برخی از زمین ابزارها نگاه کنید به ص ۷۰ همان کتاب.

۲ - کزنفون - کورشنامه ص ۱-۲

هرودت و چند تن از نویسندگان دیگر یونانی گویند : «ایرانیان از پنج تا بیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می‌آموزند : سواری ، تیراندازی و راستگرایی .»

استرابو Strabo که در سال ۶۳ پیش از میلاد زاده شد و در سال نوزدهم میلادی درگذشت و همزمان اشکانیان است از ایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید : «آیین شکار ایرانیان این است که به پست اسب برآمده نیزه می‌اندازند و با کمان و کماند شکار میکنند . ایرانیان از بیست تا پنجاه سالگی بکار لشکری می‌پردازند چه پیاده و چه سواره ، آنان با بازارگانی و داد و ستد کاری ندارند ، زیرا نه چیزی می‌خرند و نه چیزی می‌فروشند . این جنگاوران از سیرگردی برخوردارند و یک ترکش به پهلوی آویخته و تبر زین و کارد هم با خود دارند . کلاه خود بلندی بر سر دارند که مانند برجی برافراشته است و زره‌شان دارای پولکهای پولادی است ، سرداران‌شان هر کدام کمان و کماندی دارند .»^۱

جانبک سواران و تیراندازان چیر دست پارتها در کارنامه‌ما نام بردارند بسا در کارنامه‌رم و جنگهای سخت ایران ورم از تیرهای سهمگین آنان یاد گردیده است^۲ ، در اینجا همه را بر شمردن سخن را بدراز خواهد کشاند . ایرانیان که همواره در پهنه کارزار از نیزه و ران و کمانداران خود یادگارهای خوب پهلوانی و پیروزی داشتند هیچگاه آنها را از دست ندادند . در یک نامه پهلوی که خسرو گواتان و ریتک خوانده شد ، ریتک (ریدک) که از یک خانواده آزاده و بزرگ است هنرهای خود را بر می‌شمرد و به خسرو پرویز پادشاه ساسانی چنین گوید : «استادی من در سواری و کمانداری ، آنچنان است که سوار هم‌آورد ، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند از تیر من جان بدربرد آنچنان در نیزه‌وری ورزیده‌ام که سوار هم‌آورد نباید از بخت برگشته باشد که بانیزه و شمشیر خود به نبرد من درآید . در گوی و چوگان باندازه‌ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

ورزیده‌ام که دیری نباید تا بهماورد خویش چیره شوم. در گرزاندازی و بکار بردن پیکان و چکش، نیز استادم.^۱ در پارینه فوک تیر و نیزه را بزهر آغشته میکردند تا کار سازتر گردد. این زهر یا از گیاه شوکران که «بیخ تفت» هم خوانده شده، گرفته میشد یا از یک گیاه زهر آکین دیگر چون تاتوره. آنچنان که بومیان امریکا از برای آب دادن تیر خود زهری از گیاه تاباک (توتون) فراهم میکردند.^۲

ترکش: گفتیم در فرگرد چهاردهم و ندیداد پاره ۹ واژه اکن Akana بمعنی ترکش است. در اوستا جز همین یکبار دیگر بآن بر نمیخوریم. در گزارش اوستا، گردانیده شده به کنتیر Kantir. این واژه در زبان فارسی بجای نمانده اما در پهلوی بسیار رایج است. درنامه «یادگار زیران» درباره‌های ۶۸ و ۷۶ و ۷۷ بکار رفته است.^۳ این ترکش یا تیردان بگفته اوستا، گنجایش سی چوبه تیر باید داشته باشد.

در عربی جعبه بمعنی ترکش است.

ندیدمش روزی که ترکش نبست ز پیکان پی‌ودش آتش نجست
سعدی

غمی بد دلش ساز نخجیر کرد کمر بست و ترکش پراز تیر کرد
فردوسی

ابا ترکش و گرز بسته میان چنین ترگ و شمشیر و ببر بیان
فردوسی

پساده بک-ردار آتش بدند سپردار و با تیرو ترکش بدند
فردوسی

آنچنان که خفاجی در شفاء القلیل گوید: «ترکش کجعبه مقرالهام عربیه - المولدون. جمع آن تراکیش» در زبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو سوانان و ترجمه اونوالا Unvala پاره ۱۱-۱۲

۲- نگاه به هر مزدنامه ص ۱۰۲ و ۱۹۴

۳- یادگار زیران ترجمه کیجر Geijer

شده Turcasso و در یونانی معمولی Tarkasin یا Tarkasion و در زبان فرانسه Carquois^۱

در نوروزنامه، کتابی که به عمر خیام بازخوانده شده فصلی (ص ۳۹ - ۴۳) درباره تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل پیش از آن (ص ۳۴ - ۳۸) از شمشیر یاد میکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته شده: «نخستین گوهری که ز کان بیرون آوردند آهنی بود... و نخست کس که از وی سلاح ساخت جمشید بود. شمشیر چهارده گونه است یکی یمانی، دوم هندی پنجم نصیبی، دهم دمشقی، یازدهم مصری، چهاردهم قراجوری.» اما در فصلی که از تیر و کمان سخن میدارد چند جمله آن را که در آنها چندواژه دیده میشود در اینجا می آوریم:

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان، یکپاره چون درونه حلاجان و تیروی گلکین با سه پر و پیکان استخوان، پس چون آرش و هادان بیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد و پیکان آهن کرد... بهرام گور کمان را با استخوان مار کرد و بر تیر چهار پرنهاد و کمان را توز پوشید.... و وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده اند و مر آن را کشکنجیر خوانده اند و آن مر قلمه هارابود و فروترین يك من بود و مر آن را بهر کودکان خرد سازند و هر چه از چهار صد من تا دویست و پنجاه من چرخ بود و هر چه از دویست و پنجاه من فرود آید تا بصد من نیم چرخ بود، و هر چه از صد من فرود آید تا بشصت من از کمان بلند بود... انواع کمان هر ج مر او را نام چرخ است سه است: بلند است و پست و میانه. همچنین انواع تیروی سه است: دراز و کوتاه و میانه. دراز پانزده قبضه، میانه ده قبضه، کوتاه هشت قبضه و نیم^۲».

در توضیحات آورده شده: ص ۱۱۵ توز، پوست درخت.
قراجوری قلمی نوعی شمشیر، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1-Les wots français dérivés de l'arabe par Iammens beyronth

۲- نوروزنامه عمر خیام - چاپ تهران ص ۳۹-۴۳

کمان و تیر آنچنان که فلاخن، از زمین ابزارهایی است که هم‌آوردان دور از هم دیگر در نبرد بکار می‌بردند و کروزو کارد از برای نبرد نزدیک بهم و یا جنگ تن‌به‌تن بود.

نزد یونانیان در روز کاران پیشین، کمان از دوشاخ بزرگ کاومیش که در بن بهم پیوسته است، ساخته میشد. پس از آن کمان را از چوبهایی که خمیده میشد ساختند و تیر را از نی و نوک آن را با آهن و پولاد ساختند.^۱

واژه شاخ آهو و یا شاخ غزال (در فرهنگها آمده) که بمعنی کمان تیراندازی گرفته شده، گویای این است که در روز کاران پیش در آغاز کمان از شاخهای کوزن و آهو و اینگونه چارپایان ساخته میشد.

در نظم و نثر ما تیر و کمان بسیار بکار رفته و از برای هر يك از آنها نامهای گوناگون یاد گردیده است.

گفتیم در اوستا تیردان اکَن Akana خوانده شده و در پهلوی کنتیر Kantir و در فارسی ترکش. گذشته از ترکش نامهای دیگری از برای ترکش یاد گردیده و گویندگان ما آنها را بکار برده اند مانند:

کیش - شکا - شفا - نیم لنگ
کیش:

آسمان گر سلاح بر بندد تیر تسدبیر نو نهد در کیش

انوری

بدست غمزه روان تر روانه کن قیری که صبر آن نکند دل که بر کنسی از کیش
کمال غجنی

نویسنده صحاح الفرس آورده: کیش تیر بود که عرب آنرا جعبه خوانند.
پدرم گفت:

همچنان تیر غمت را سپر از سینه ماست گرچه تیرد کورت در همه کیش نماند
در لغت اسدی آمده شفا تیردان بود. تازیان جعبه گویند. فرخی گفت:

۱-Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364



سربازان جاویدان (پارسی و مادی)

برقت کارزار خصم و روز نام و فنک او
 فلک در گردن آویزد شفا و نیم لنک او
 باز در لغت اسدی چاپ تهران آمده: شکاکتیردان بود. بو عبدالله ادیب گوید:
 بتیر غمزه دل عاشقان شکار کند عجب تر آنکه بتیری که از شکانه جداست
 معزی گوید:

ای سرافرازی که از تاج شهان زبید همی
 بر میان بندگان توشغای و نیم لنک
 بیفکنند رستم شفا و کمان همه خیره گشته بر ایشان کیان
 فردوسی

کمان در فارسی نیز بنامهای گوناگون خوانده شده:
 چرخ- نیم چرخ- شیز- تخش
 چو چپ راست کرد و چو خم کرد راست
 فغان از خم چرخ چپاچی به خاست
 فردوسی

شیز -
 چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز بزه بر کشید آن خمافیده شیز
 فردوسی
 شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده فاگیر
 از یئروست که از چوب آبنوس کمان میساختند.
 فرو برده از شیز و صندل عمود یک اندر دگر ساخته چوب عود
 فردوسی

در لغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogen در شاهنامه آمده:
 همه بنده در پیش رخسار منند چسگر خسته تیغ و تخش منند
 پهل هورن در شماره 346 آورده: Teks Pfeil Gr. Toxon
 در برهان قاطع آمده تخش بفتح اول ... و نوعی از تیر هم هست و تیر
 آتشبار نیز گفته و بعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.
 در مجمع الفرس آمده تخش ... و نوعی از کمان که تیر از آن به تعبیه اندازند.

تموك ، تیری باشد که چون بهیزی فروشود برون آوردن دشوار باشد.
بسر خواجه دست برد بکوک خواجه اثر را بزد بتیر تموك
عماده

فيلك ، تیر بدخشانی بود.
بکوه برشد و اندر نهال که بنشست فیلک پیش و بزه کرده نیم چرخ کمان
تکمر بضم تاء یا تکمار و تخمار يك گونه تیر در برخی از فرهنگها یاد
کردیده است.
خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیر سازند ، باید سپیدار باشد ،
بسا خود تیر را خدنگ خوانده اند (فرخی)

تهمتَن به بند کمر برد چنگ گزین کرد يك چوبه تیر خدنگ
خدنگی بر آورد بیکان چو آب نهاده برو چار بر عقاب

فردوسی
همنین زرنک که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد
و از آن تیر و نیزه و گوی و زین سازند.
نوشته اند اگر آتش آن برخاک بپوشند ده روز بماند :
چنان بکریم اگر دوست بار من ندهد
که خار ه خون شود اندر شخ و زرنک زکال

منجيك
بجوگان چو برداشت گوی زرنک زبیمش بکردد رخ مه زرنک
اسدی

آفرین زان مر کب شب دیز رنگ رخس روی
آنکه روز جنگ بر پشتش نهاد زین زرنک

منوچهری
در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنک» بمعنی تیر یاد گردیده ، آنچنانکه
«خدنگ» تیر دانسته شده است. درخت گزنیز که از چوب آن تیر ساخته میشود ،
در برخی از فرهنگها آمده : گز، یکی گونه تیر بی یرو بیکان باشد.



درسخن از این درختان ، بجاست از توز نیز که درختی است یاد شود
از پوست آن که سفید رنگ است کمانرا پوشانده کمان توزی گفتند .
گاهی نیز تیره چوبه ، گفته شده :

دری هم بر آید ز چندین صدف ز صد چوبه آید یکی بر هدف
سدی

بگفته اسدی در « لغت فرنس » تموك ، تیری است که به انجاز می باشد و
فيلك ، تیر بدخشانی بود . دقیقی يك گونه تیر را « طرازی » نامیده :
کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر که بر کشیده شود با پروان توماند
آنچنان که میدانیم ، برخی از جنگ ابزارها ، بکشور یا شهری باز خوانده
چون پرند (- تیغ) هندی :

ز شادروان بخاك اندر فکندش گرفت از دستش آن هندی پرندش
مخرگرگانی

کمان چاچی :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم ستاره فرو ری-زد از تر کشم
بعالید چاچی کمانرا بدست بچرم گ-وزن اندر آورد شست
فردوسی

تیغ رومی :

سکندر پیامد میان دو صف یکی تیغ رومی گرفته بکف
فردوسی

تیغ هندی :

دو چیز است کورابه بند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زرگانی
دقیقی

شل (نیزه کوچک) افغانی :

بگونه شل افغانیان دو پره و تیر چو دسته بسته بهم تیر های بی سو فار
فرخی

در نوروز نامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از
آنهاست : یمانی ، نصیبی ، دمشقی ، مصری .

درفرهنگهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها بنامهای کوناگون برمیخوریم . شاید همه آن واژه‌ها ایرانی نباشد آنچنان که دیدیم غداره در سانسکریت ؛ همچنین ناچخ بمعنی تبرزین که درنثرونظم ما بسیار بکاررفته، یادآور واژه Nashaka میباشد که درفرهنگهای سانسکریت بمعنی نابودکننده یاد گردیده است.

واژه شل که گفتیم بمعنی نیزه کوچک است، در زبان هندوستانی نیز شیل Shil بهمین معنی یاد گردیده است.

درپایان گفتار گرزگفتیم که درفرهنگها واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است، امروزه کباده یکی از ابزارهای ورزشکاران است. درونه پنبه زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانه جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود :

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه زسنگ

دل تدو از کف تدو کان زر پدید آرد

هر چیز خمیده را نیز کمان گویند:

سیر گردد مه داه و چها را
ابوشکور بلخی

الا قاماه نو خیده کمان است

گفت به پیری که کمانت بچند
دهر کند پشت ترا چون کمان

تازه جوانی ز سر نبیسخند
پیر بخیند و بدو بگفت ای جوان

— مدی —

کمانچه نام سازی است . رنگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن ، قوس قرچ باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته اند کشکنجیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده ، یک گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تیر ستر و یاسنگ بسوی دژ و برج و بارواندازند از برای کوبیدن و فرو ریختن پناهگاه هاورد و این معنی از خود واژه کشکنجیر برمیآید، چه کشک همان کوشک است و انجیردن بمعنی سوراخ کردن . کشکنجیر را گویند کان پیشین ما بسیار بکار برده اند :

داد جشن مهرگان اسپهبد عادل دهد
آن کجاستنها بکشکنجیر بنواز د خدنگ

منوچهری

من کمان را و خداوند کمان را بکشم
گر خداوند کمان زال و کمان کشکنجیر

سودنی

زنبورک که زنبور هم گفته میشود باید مانند کشکنجیریکی از ابزارهای
تیراندازی باشد:

ز تیراندازی زنبورک از دور مشبك سینه‌ها چون خان زنبور

امیر خسرو

تیر آتشزا: هر دوت در سخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روزگار
خشیارشن گوید: «آنکاه که لشکریان ایران به آتن درآمدند گروهی از
مردم آتجا به پناهگاهی که از چوب ساخته بودند کرد آمدند، ایرانیان
در پشته‌ای که Areiopagos خوانده میشد و روبروی آن پناهگاه بود،
برآمدند و باتیرهای آتشزا، آن را سوختند.»^۱

در سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ برخی از زمین ابزارها را یاد کردم اینک درین
گفتار از فلاخن که یکی از ابزارهای جنگی باستانی است یاد می‌کردم:

گر کس بودی که زی‌توام بفکندی خویشتن اندر نهادمی بفلاخن
(ابوشکور بلخی)

آنچنان که مردمان روزگاران پیشین، از سنگ ابزارهای زندگی خود
را می‌ساختند، همین سنگ نزد آنان، ابزاری بوده از برای شکار و پیکار.
ناگزیر این سنگ کلسوخی بوده تراشیده که به بادست پرتاب میشده،
رفته‌رفته تراشیده و پرداخته شده، از آن گروه (غلزله = گلوله)

ساختند و بساهم بجای گروه سنگی، گروه سربی فراهم کردند. برای اینکه این گروه دورتر رود و کارسازتر شود، آن را در میان تسمه چرمی یا بافته‌ای همانند کیه که از موی و پشم ساخته می‌شده، می‌نهادند و از دو سوی آن، دو ریسمان پیوسته، چند بار بگرد سر می‌گردانیدند و در هنگام آن گردش‌های تند، یک سر ریسمان را رها می‌کردند، این چنین آن گروه بآماجگاه دورتر می‌رسید، نشان رسیدن و کارساز آمدن آن بسته بنیروی بازوی سنگ انداز و ورزیدگی و چالاکی وی بود. این زین ابزار بیشتر از برای زدو خورد های هم‌وردان نزدیک بهمدیگر بکار می‌رفت. کاردهم در آغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبه آن را تراشیده تیز می‌کردند و از آن پس با ایوخت (فلز) فراهم شده، تیغی بران و سهمناک‌تر گردید، گرز نیز در آغاز پاره چوبی بوده با بند و گره، پس از چندی با آهن و پولاد، ریخته شده و در پهنه کارزار از ساز و برگ یلان و ناموران گردید.

همچنین کمان و تیر که از آنها هم در گفتارهای پیش سخن رفت، چیزی جز دوشاخ بهم بسته جانوری و یک تالک‌ویانی نبوده، رفته رفته باندازه‌ای آراسته و پرداخته شده. دیده تا بدست سخنسرایان ما همانند مژه و ابروی دلارام گردید. ابزاری که در پارینه در کارزار با آن سنگ می‌انداختند در فارسی فلاخن خوانده شده :

بسند انداخت کاهم که بمغرب
چنین هرگز ندیدستم فلاخن
(ناصر خسرو)

فلاخن از واژه‌های بسیار کهنسال زبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبوده و هر آن حرفی که در پهلوی و پارسی لام شده، در بن راه بوده، از آنهاست همین واژه فلاخن مانند بسیاری از واژه‌های دیگر فارسی چون دل و کل و البرز و الوند و جز اینها. گفتم در اوستا همه ابزارهای جنگی یاد گردیده از آنهاست همین فلاخن که فرا دخشنا Fra Dax Shana خوانده شده است، بیگمان اگر در سنگنبشته‌های پادشاهان هخامنشی این واژه بجای مانده بود، در پارسی باستان

نیز این جنگ ابزار را با چنین نامی می‌یافتیم. در یونانی Sphendone و در لاتین Funda خوانده شده است.

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گیتی که از فرهنگی هم برخوردار بودند، در کارزار بکار میرفت. گفتم در داستان ما، بسیاری از ابزارها را فرآورده جمشید پیشدادی، دانسته‌اند، در تاریخ طبری فلاخن پدید آورده کیومرث، نخستین فرمانروای پیشدادی است. ابوعلی محمد بن محمد بلعمی که در سال ۳۶۳ در گذشت، کسی که تاریخ طبری را از تازی به فارسی گردانیده، چنین آورده: «و سلاح او (کیومرث) یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ بر آنجا نبشته و هر کجا دیو و پری دیدی بسنگ و بدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی و همه بر میدند».

نزد مصریان فلاخن در سه هزار سال پیش از مسیح، یکی از سازو برگ جنگی آنان بوده و هم چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان و آشوریان در نبردها بکار میرفت.

بویژه نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چیره دست بودند و در سده پنجم پیش از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان در گرفت، چنین مینماید، که هنر فلاخن بکار بردن، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد.

مردمان تسالیا Thessalia و جزیره رُدس Rhodos، از آن پس در سنگ اندازی ورزیده و نامبردار شدند.

در فردهایی که در سالهای ۲۴۱-۲۶۴ و ۲۰۱-۲۱۸ و ۱۴۶-۱۴۹ پیش از میلاد میان رم و مردم کارتاگو Carthago، نخست در جزیره سیسیل Sicile و پس از آن در خود کارتاگو (غرتاجنه)، سرزمین تونس کنونی در گرفت و در تاریخ، جنگهای یونیک Puniques خوانده میشود، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت. در ستون تراژان Trajan (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیاد کار پیروزیهای این امپراتور برافراشته شده، فلاخن هم در کنده گریهای آن ستون دیده میشود.

آنچنان که میدانیم در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد: « چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخود نزدیک دیدند، یکی بسوی کلن Gelon شهریار خود کام سیسیل فرستادند و از او یاری درخواستند. فرمانروای این آبخت (جزیره) بفرستاده یونان گفت: من میتوانم دویست کشتی جنگی، بیست هزار جنگاور سنگین ابزار، دوهزار سوار، دوهزار کمانگیر، دوهزار فلاخن دار، دوهزار سوار سبک ابزار، بشما بدهم و از برای همه لشکریان یونان گندم نیز تا پایان پیکار، بفرستم و همه آنها را آنگاه بجای خواهم آورد که سپهسالاری رزمندگان یونانی تا پایان نبرد باخود من باشد. چون درخواست کلن را یونانیان نپذیرفتند، جنگاورانی از سیسیل به پهنه کارزار ایران و یونان فرستاده نشد ».

ازین گفته هرودت پیداست که در پارینه، سنگ اندازان، گروهی از رزمندگان بودند، مانند تیر اندازان و نیزه وران.

در اوستا چهار بار واژه فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya برمیخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

در مهریشت گفته شده: «سنگهای فلاخن پیمان شکنان، کسانی که مهر ایزد نگهبان پیمان را در پیمان شکنی بیازارند و ناخشنود سازند، به نشان نخواهد رسید، هر چند که بنیروی بازوان خوب رها شود». در اینجا از برای سنگ فلاخن، زرشتوه Zarshuva آمده، واژه ای که چندین بار در اوستا بکار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که زند خوانند و در روزگار ساسانیان انجام گرفته، به واژه سنگ، گردانیده شده است.

در فروردین یشت، یسارهای ۶۹ - ۷۲ آمده: «آنگاه که شهریار توانای کشوری از دشمن کینوری بتنگنا افتد، اگر فروردهای زبردست را بیاری خود بخواند، هر آینه آن فروردها پاک نیرومند (نیاکان) که از او ناخشنود و خشمگین نباشند، بیاری وی به پرواز در آیند، تو گویی همانند مرغهای شهر گشوده بسوی وی بشتابند، او را چون جنگ ابزاری بسان سپروزره یشت و سینه، در نبرد بادروغ پرستان

نابکار و فریفتار و درستیزه اهریمن ناپاک و زیانکار ، بکار آیند ، آنهمنان که گویی ، بصد و بهزار و بده هزار سنگردشمن ، آسیب فرو دآید ، اینچنین نه تیغ خوب آخته شده همورد و نه گرز خوب آهیخته شده و نه تیر تیز خوب رها شده و نه نیزه خوب پرتاب شده و نه سنگهای فلاخن که از نیروی بازورها شده ، هیچیک از اینها ، بآماج فرسد .

دروندیداد ، فرگرد (= فصل) هفدهم پاره ۹ از برای سنگ فلاخن واژه اسن Asan آمده و ازه ای که در فارسی آس گوئیم و بمعنی سنگ میگیریم و گویندگان ما بهمین معنی بسیار بکار برده اند . واژه آسمان که بمعنی سنگ مانند است همین واژه را در بردارد . آسمان نزد ایرانیان و هندوان مانند سنگ آسیا گردان دانسته شده است و باز همین واژه است که در آسیاب و باداس و دستاس و پاداس و خراس دیده میشود و آن سنگی است که از برای آرد کردن کندم و دانه دیگر با آب و باد و دست و پا و خریا کاو میگردد .

در فرگرد چهاردهم و ندیداد ، پاره ۹ ، فلاخن با چند جنگ ابزار دیگر چون کارد و کمان و تیر آورده شده و گفته شده که این ابزارها باید از برای توجشن (جبران) گناهی به جنگاوران بخشیده شود و درین جا آمده که فلاخن باسی سنگ (اسن) . در گفتار تیر و کمان هم دیدیم که کمانگیران باید سی چوبه تیر در تیردان یا ترکش داشته باشند یعنی باندازه ای باشد که کشیدن آنها به جنگاوران گران نیاید .

در گزارش پهلوی اوستا در معنی واژه فرادخشانیه آورده شده: «سنگچه کوبن» .

هر چند واژه کوبن در گزارش اوستا خوانده نشده ، اما باید همان «کوبن» باشد از مصدر کوبیدن که در فرهنگها فارسی یاد گردیده و یک گونه پتک یا گزینه دانسته شده است . کوفن (= کوبن) مانند بسیاری از واژه های دیگر فارسی بهند راه یافته ، در زبان هندوستانی بمعنی فلاخن رایج است . هم چنین خود واژه فلاخن در آن زبان بکار میرود

پس از بکار افتادن زین ابزارهای گرم یا آتشین ، بسیاری از ساز و برگهای جنگی پیشین از کار افتاده ، از آنهاست همین فلاخن که دیگر ابزار زد و خورد

در پهنه کارزار نیست ، اما هنوز شبانان (چوپانها) آنرا از برای کوسفندانی که از کله جدا شده ، بسوی دیگر میروند ، بکار میبرند و بایر قاب کردن يك سنگ از فلاخن ، آنها را از بیراهه بسوی کله بر میگردانند .
 در ادبیات ما نیز این واژه همچنان زنده بجای مانده ، در شاهنامه فردوسی دیده نشده اما گویندگان پیش از او و پس از او همزمان او در گفتارهای خود بسیار بکار برده اند :

بنات النمش کرد او همی گشت چو اندر دست مرد چپ فلاخن
 (منوچهری)

در فرهنگهای ما فلاخان و فلهاخن و فلاسنگ و جزاینها نیز یاد گردیده و از برای هر يك از آنها نیز گواهی از گویندگان آورده شده است .
 در اینجا برای اینکه سخن دراز نکردد باید کوتاه بگیرم و همین اندازه بسنده کنم .

